

اگر برای واژه «روشنفکر» با همه دلالت‌های مثبت و منفی فکری و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی‌اش به دنبال مصداقی در ایران معاصر باشیم، بی‌تردید مصطفی رحیمی یکی از شاخص‌ترین نمونه‌هاست. او صادقانه عمری را بر سر تقبیح آنچه نمی‌پسندید و درست نمی‌دانست، و ترویج آرمان‌هایی که ارزشمند می‌شمرد، گذاشت. با ترجمه و تالیف مقاله و کتاب در حوزه‌های ادبیات و فلسفه و علوم اجتماعی و سیاسی، و سخنرانی و مصاحبه و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی. مروری بر کارنامه او نه فقط شناخت بیشتر این چهره نامدار، که تا حدی بررسی تقدیر «روشنفکری» ماست

مصطفی رحیمی سال ۱۳۰۵ در نایین به دنیا آمد^(۱). تحصیلات ابتدایی را در شهرهای نایین و یزد گذراند و تحصیلات متوسطه را تا سال پنجم در یزد و سپس در اصفهان. سال ۱۳۲۷ در تهران لیسانس حقوق گرفت. در ایام دانشجویی مدتی منشی دفتر اسناد رسمی بود و سپس کارمند بانک ملی. در اسفند ۱۳۲۸ وارد دادگستری شد و در شهرهای کوچک مشغول کار گردید و برای مدت کوتاهی هم به اصفهان منتقل شد. سال ۱۳۳۷ با اندک پولی که پس انداز

(۱) سال تولد او را فهرست مستند کتابخانه ملی ۱۳۰۴ آورده است و دانشنامه کارآمد دانش گستر ۱۳۰۶. در ویکی‌پدیا و نیز در نوشته دوست او حسن شایگان (ر.ک. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۷۹-۱۸۰، مرداد و شهریور ۱۳۸۱، ص ۲۹۲) سال ۱۳۰۵ آمده است. خود او هم در مصاحبه با مجله مترجم (ش ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۷۹، ص ۳۲) همین تاریخ را ذکر کرده است. ظاهراً اختلاف ناشی از این است که او برای ورود به کار قضا دو سال کبر سن گرفته بوده است (ر.ک. سعید محبی، «روشنفکر معیار» در مهرنامه، ش ۱۳، تیر ۱۳۹۰، ص ۱۵۵).

کرده بود عازم فرانسه شد و در کمترین مدت ممکن از دانشگاه پاریس دکتری گرفت. پس از بازگشت به تهران در سمت‌های پایین قضایی مشغول کار شد. در سال ۱۳۴۶ با بورس دولت فرانسه برای بار دوم برای مدتی به پاریس رفت. تا سال ۱۳۵۵(۴) که به تقاضای خود بازنشسته شد در دادگستری مشغول به کار بود^(۱). مصطفی رحیمی از همان ایام مدرسه به ادبیات علاقمند بود و به سبب ذوق و استعدادی که در این زمینه نشان می‌داد از جانب معلمانش تشویق می‌شد. با حضور در تهران و با تشویق دوستش ابوالحسن نجفی به همکاری با مطبوعات پرداخت و از جمله در راهنمای کتاب و سخن و کتاب هفته آثاری منتشر کرد. همکاری او با نشریات و فعالیت‌های قلمی و روشنفکرانه او که تا آخر عمر ادامه داشت، در دهه پنجاه از او روشنفکری نامدار و شناخته شده ساخته بود. در آستانه انقلاب رحیمی مسئولیت انتشار نشریه‌ای ادواری با نام نقد را برای انتشارات آگاه بر عهده گرفت^(۲). در همین ایام او به فکر تاسیس حزبی نیز افتاد که به سرانجامی نرسید^(۳). در اواخر دی ماه سال پنجاه و هفت رحیمی نامه سرگشاده‌ای خطاب به آیت‌الله خمینی نوشت و در آن به نقد مفهوم «جمهوری اسلامی» پرداخت. این نوشته مورد توجه نقادانه موافقان «جمهوری اسلامی» از جمله آیت‌الله مطهری قرار گرفت^(۴). در سال ۱۳۶۰ او را در خانه علینقی منزوی دستگیر کردند و صد روز را در زندان گذراند^(۵). پس از آزادی از زندان همچنان به پیگیری کارهای قلمی خود پرداخت و تا آخر عمر و به رغم بیماری و ضعف مشغول ترجمه و تالیف بود، اگرچه دیگر شهرت گذشته را نداشت و با تغییر دغدغه‌ها مخاطبان آثار او به ویژه آثار تازه اش که جزء جریان غالب زمانه نبود و کهنه می‌نمود بسیار کمتر شده بودند. آخرین فعالیت سیاسی او حمایت از اصلاحات سید محمد خاتمی بود. مصطفی رحیمی در نهم مرداد ۱۳۸۱ در تهران درگذشت.

از رحیمی بیش از چهل جلد کتاب باقی مانده است، در حوزه‌های مختلف. این تعداد قابل توجه نشان دهنده فعالیت مستمر و هدفمند اوست.

۱) ر.ک. مصاحبه پیشگفته در مترجم، ص ۳۳ (البته تاریخ بازنشستگی در اینجا ۱۳۳۵ آمده که قاعدتا اشتباه تایپی است). جلال ستاری در این باره نوشته است: «مصطفی رحیمی که در نظام پیشین ناظر بی عدالتی و حق‌کشی دستگاه قضایی وقت بود با صاحبان زر و زور و قدرتمندان ستم‌پیشه زمانه درآویخت و ناچار به بازنشستگی پیش‌رس شد.» (بخارا، ش ۲۶، مهر و آبان ۱۳۸۱، ص ۲۷۷).

۲) نقد کتابی ادواری در نقد کتاب‌های منتشر شده بوده که در سال پنجاه و هفت به چاپ می‌رسیده است. من صرفاً دو شماره از آن را دیده‌ام و نمی‌دانم آیا شماره‌های دیگری نیز از آن زیر نظر رحیمی منتشر شده است یا نه. یکی از مهمترین مقالات رحیمی در این مجموعه نقد او بر آسیا در برابر غرب داریوش شایگان است (ر.ک. ش ۲، ص ۲۵-۳). انتشارات آگاه پس از انقلاب نقد آگاه و کتاب آگاه را منتشر کرده است که از کتاب‌های ادواری مهم پس از انقلاب‌اند.

۳) عبدالحسین آذرنگ، «پایانی که می‌توانست جز این باشد»، بخارا، ش ۲۴، خرداد و تیر ۱۳۸۱، ص ۳۱۰. برای خاطرات آذرنگ از رحیمی و به ویژه نقد و نظر تند رحیمی درباره فردید و فردیدی‌ها نیز ر.ک. عبدالحسین آذرنگ، استادان و ناستادانم، جهان کتاب ۱۳۹۰، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۴) این نامه در آن زمان در روزنامه آیندگان به چاپ رسید و سپس در کتاب درباره جمهوری اسلامی مصطفی رحیمی تجدید چاپ شد. مرتضی مطهری و حسین نوری آن را نقد کرده‌اند. برای متن نامه و نقدهای این دو بر آن ر.ک. پیام بهارستان، ش ۱۴، زمستان ۱۳۹۰، ص ۷۰۵-۷۳۱.

۵) ر.ک. نامه مصطفی رحیمی در مهرنامه، ش ۱۳، ص ۱۵۹.

اولین کتاب منتشر شده او یک منظومه است، مرور آثار مصطفی رحیمی را از این کتاب شروع می‌کنم و بعد به دیگر کارهای ادبی‌اش می‌پردازم و سپس به آثار نظری‌اش. تا در انتها بتوانم فعالیت‌های قلمی و فرهنگی او را جمع‌بندی و ارزیابی کنم.

بهشت گمشده در مرداد ۱۳۲۸ منتشر شده است^(۱). منظومه‌ای است در ده تابلو که به بیان شاعر بنا بوده به فهم عموم نزدیک باشد و کلمات و اصطلاحات مردم نیز در آن، در میان لغات و استعارات ادبی، جایی باز کند. قصه رابطه دختری است سوسن نام که با مرگ مادر و اعتیاد پدر در وضع بدی است با پسری فقیر و شاعر پیشه و رمانتیک که قصد خودکشی دارد اما به واسطه سوسن نجات می‌یابد. سوءتفاهمی باعث می‌شود این دو به هم نرسند. پدر سوسن دختر را شوهر می‌دهد و ده سال بعد که سوسن خود دختری دارد دو دلداه دوباره به هم بر می‌خورند. منظومه مجالی بوده است برای این که سراینده از فقر شکایت کند^(۲)، یا از بدی‌های شهر تهران بگوید^(۳)، توصیه کند که باید به خود متکی بود^(۴) و تاکید کند اگر اراده نباشد زندگی زندگی نیست^(۵). بهشت گمشده روایت و بیان کم و بیش ناستواری است از قصه‌ای احساساتی و ضعیف. دومین کار رحیمی در حوزه شعر مجموعه‌ای است به نام شب که در سال ۱۳۳۷ با نام مستعار توفان منتشر کرده است^(۶). این کتاب که با پیشگفتاری درباره «بیماریهای شعر نو» و به عبارت دیگر درباره لزوم تعهد در ادبیات آغاز می‌شود دربردارنده شعرهایی در قالب‌های چهارپاره، نیمایی، مثنوی، قطعه و غزل است. اولین شعر مجموعه مثنوی است در امتداد شعر

۱) بهشت گمشده، تهران، شرکت چاپخانه فردسی، مرداد ۱۳۲۸.
۲) از زبان جوان:

«شک نیست کز میانه یک کلبه حقیر
حتی ندیده کودک بیچاره نان سیر
آنجا که هیچ چیز فراهم نمی‌شود»
پرورده، گیو و رستم و بیژن نمی‌شود» (ص ۴۱)

۳)
تهران غافل از دل ایران تیره بخت
می‌رقصد و به مردم لبخند می‌زند» (ص ۵۶-۵۸)

۴) «حرفم برید و گفت که ای زاده بشر
از قدسیان مجوی ز خود جوی خیر و شر
یک چند نیز سو خود و نوع خود نگر» (ص ۶۴).
۵)

«اما به شهر رقص و طرب زنده ماند او
دیگر نکرده گمشده خویش جستجو
خود را نکرده پرت در اعماق رود آب
درویش و بی خیال به تردید و اضطراب
یاد بهشت گمشده از دست داده است
گر زندگی نفس زدن بی اراده است
لیکن ز زندگانی دنیا کشیده دست
زیرا اراده شرط نخستین جستن است
زیرا پس از اراده تصمیم لازم است
در دامن سراب تخیل فکنده دست
گویی نموده خرج خود از زندگان جدا
اونیز زنده است به مثل من و شما» (ص ۸۱)

۶) توفان، شب، اردیبهشت ۱۳۳۷، اصفهان، چاپخانه محمدی. نمونه‌ای از شعرهای سیاسی و توأم با طنز مجموعه:

«فراز معبد زر، پیکری ز آزادی است
چو درگذشت بزرگی به پاس خدمت او
که محرمان حرم می‌کنند تقدیسش
به جایگاه رفیعی نهند تندیسش» (۹۳).



• دکتر مصطفی رحیمی

«عقاب» پرویز ناتل خانلری و در توضیح دست کشیدن عقاب از آرمان‌ها و بازگشتش نزد زاغان که از قوت و ارج ادبی شعر اصلی برخوردار نیست. بیان شاعر در قیاس با کتاب اول بسیار پخته‌تر شده است اما در این شعرهای سیاسی - اجتماعی هم اتفاق هنری وجود ندارد که در خاطر خواننده بماند. در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ هم در مجله سخن شعرهایی از رحیمی منتشر شده است^(۱). کار شاعری او ظاهراً با همین‌ها به پایان می‌رسد. شعرهای رحیمی حاکی از طبعی روان است که می‌تواند سوار وزن باشد، ولی به قدر کافی ورزیده و پرورده نیست و از حیث صور خیال و درک هنری هم نسبت به زمانه عقب است.

علاوه بر شعر، رحیمی در زمینه داستان‌نویسی هم طبع‌آزمایی کرده است. حاصل این طبع‌آزمایی دو رمان و یک مجموعه داستان است. اتهام رمانی است که نخستین‌بار با نام مستعار مصطفی الراوی و نام مصطفی رحیمی به عنوان مترجم به چاپ رسیده ولی منتشر نشده و توسط حکومت توقیف و خمیر شده است. این کتاب در سال ۱۳۵۸ برای بار دوم چاپ و برای اولین بار منتشر شد^(۲). کتاب حکایت زنی معلم و شریف است که برایش پاپوش دوخته‌اند. بازپرسی شریف نیز درگیر ماجرا می‌شود. اما دور و بر این دو را انسان‌های فاسد و ذی‌نفوذ

(۱) ر.ک. مترجم، ش ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۷۹، ص ۳۹.

(۲) اتهام، انتشارات رز ۱۳۵۸.

گرفته‌اند. کشمکش آنها با فضای حاکم و مروری بر دیگر شخصیت‌ها و وقایع و بحث‌های روز روشنفکرانه تار و پود اثر را شکل داده است. دومین رمان او باید زندگی کرد است که نام مستعار احمد سکانی بر روی جلد آن آمده و سال ۱۳۵۶ منتشر شده است^(۱). رمان که به صورت یادداشت‌های شخصی قهرمان/ضد قهرمان داستان نوشته شده حدیث نفس فردی است ناآگاه و کم اراده در جامعه‌ای پیچیده و فاسد. حکایت زوال فرد در اجتماع. راوی که نخست آرمانخواهی کم‌دان و مقلد است رفته رفته و با درک وضعیت واقعی قدرت آرمانهای سست خود را وا می‌نهد و به مهره‌ای در سیستم بدل می‌شود و تا عضویت در کابینه هم پیش می‌رود. او در هر حال بازبچه‌ای است در دست دیگران. کتاب مجالی است برای انتقاد تند از وضع جامعه. سومین کتاب داستانی رحیمی مجموعه داستانی است به نام «قصه‌های آن دنیا» که باز با نام مستعار احمد سکانی منتشر شده است به سال ۱۳۵۶^(۲). این کتاب مشتمل است بر چهار دفتر. دفتر اول با نام «قصه‌های کهن» نوعی بازسازی ماجراهای قدیمی است از منظر امروزی از داستان آرش و نزاعش با اهریمن گرفته که شخصی شدن ماجرا برای آرش سبب از بین نرفتن اهریمن می‌شود تا داستان خواجه بوسهل که دیوانسالاری است مجیزگو و دغل، و حکایت فریدون و نوشدارو. دفتر دوم «قصه‌های برزخ» نام دارد و در آن از جمله حکایتی آمده است درباره روابط مسلمانان و ایرانیان و نیز قصه موزون بحر طویل مانندی درباره سهراب. دفتر سوم «قصه‌های آن دنیا» دربرگیرنده چند قصه انتقادی و اجتماعی نه چندان محکم است و دفتر چهارم «قصه‌های این دنیا» شبیه قصه‌های دفتر قبلی است البته با فضاهای واقعی‌تر. قصه‌ها در ستایش تعهد است و آزادی و نفی بی‌مسئولیتی. در کتاب‌های داستانی رحیمی و به ویژه «اتهام» رگه‌هایی از استعداد داستان نویسی و توانایی فضاسازی و خلق شخصیت هست اما این رگه‌ها در هیچ کدام از این آثار به پختگی نرسیده است.

سومین حوزه فعالیت ادبی مصطفی رحیمی نمایشنامه‌نویسی است. در این حوزه از او چهار اثر به یادگار مانده است. آنهایتا^(۳) که در سال ۱۳۴۹ منتشر شده ماجرای آنهایتا دختر رودابه و شهریار نیمروز است در برابر حمله اسکندر، گرفتار در میان افرادی نالایق (گرگین و هومان) و اهل معامله و سازش (بزرگ دبیر). نمایشنامه زمینه‌ای است برای مطرح کردن دغدغه‌های همیشگی نویسنده، مثلاً آنجا که از قول رودابه می‌گوید: «آنها که می‌گویند اسکندر بلایی آسمانی یا اهریمنی است می‌خواهند چاره‌اش را به عهده اهورامزدا بگذارند، اما گمان نمی‌کنم اهورامزدا وقت این قبیل کارها را داشته باشد.»^(۴) یا وقتی در گفتگوی رودابه و آنهایتا

(۱) باید زندگی کرد، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۶.

(۲) قصه‌های آن دنیا، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۶، شامل قصه‌های «داستان آرش و تیر او»، «داستان خواجه بوسهل»، «داستان نوشدارو»، «پوست نبشته»، «قصه سهراب»، «حکایت»، «بازنشستگی»، «مهمانسرای با اسم اعظم»، «یادداشتهای پرومته»، «گزارش محرمانه»، «بر شیطان لعنت»، «مشکل»، «گناه»، «گل گندم»، «چیزی شبیه»، «دنده و چرخ».

(۳) آنهایتا، انتشارات نیل ۱۳۴۹.

(۴) همان، ص ۲۱.

که از سر دلسوزی می خواهد کمکی شکسته بسته بکند، می خوانیم: «رودابه: البته می شود ظرفی گرو گذاشت و دوایی خرید، اما بیمار روانداز می خواهد که سرما نخورد، فرش می خواهد که روی نم نخواست، همه اینها را برای یک نفر می شود تهیه کرد اما اگر هزار نفر بیمار باشند چه؟ اگر ده هزار نفر گرسنه باشند چه؟ اگر صد هزار نفر فرش زیر پا نداشته باشند چه؟ / آنهیتا: پس آدم باید آدمیت را در خودش بکشد؟ / رودابه: بر عکس. باید ببیند کار از کجا خراب است.»^(۱) یا هنگامی که از قول شاعر می شنویم که «کسانی را دیده ام که درباره دوست داشتن پابرهنه ها زیاد لاف می زنند ولی باطنا خودشان را بیش از هر کسی دوست دارند.»^(۲) در پایان نمایشنامه آنهیتا و معشوقش سام خود را فدا می کنند ولی امید هست و روشنی. به تعبیر آنهیتا «یک نفر که دانسته می میرد هزارها را نجات می دهد.»^(۳) تباله^(۴) دومین نمایشنامه رحیمی است که نخستین بار سال ۱۳۵۴ چاپ شده و ظرف دو سال به چاپ چهارم رسیده است. ماجرای تقابل آرمانگرایی نوجوانانه سهراب است با واقع بینی راکد رستم. به رغم تراژیک بودن ماجرا نمایشنامه باز با امید تمام می شود. امید به دفعه بعد و سهراب دیگری که بی سوء تفاهم بتواند کار را پیش ببرد. دست بالای دست^(۵) سومین نمایشنامه رحیمی کمتر از کارهای قبلی نمایشی است و بیشتر از آنها شعاری. ماجرای مبارزه برای استقلال و آزادی است در فضایی مستعمراتی، در گیر و دار زورگویی های خارجی و مشکلات داخلی. در انتهای نمایش قهرمان های این داستان در حال شکست خوردن اند ولی باز امید هست چون می شنویم که ماجرا دارد در جای دیگری آغاز می شود. چهارمین کار نمایشی رحیمی بازخوانی و بازپردازی هملت شکسپیر است^(۶)، روایت رحیمی شیفته تعهد در ادبیات از هملت شکاک و فیلسوف مآب^(۷). در میان کارهای ادبی رحیمی نمایشنامه های خواندنی تر است و ارزشمند تر و به ویژه تباله به نمایشنامه ای تا حدی قابل توجه نزدیک می شود.

مصطفی رحیمی دستی چالاک در ترجمه از فرانسه داشت و قلمی روان و علاقه ای وافر به ادبیات متعهد. او هم آثار ادبی ترجمه کرده است و هم آثاری درباره ادبیات و هم مقالاتی نظری از ناموران عرصه ادبیات. عمده این آثار مانند اکثر دیگر ترجمه هایش همراه است با مقدمه ها یا موخره هایی از مترجم. «آنکه گفت آری، آنکه گفت نه»^(۸) و «ننه دلاور و فرزندان او»^(۹) از

(۱) همان، ص ۳۱.

(۲) همان، ص ۴۰.

(۳) همان، ۱۲۲.

(۴) تباله، انتشارات آگاه، چاپ اول ۱۳۵۴، چاپ چهارم ۱۳۵۶. این نمایشنامه به کارگردانی محمد رضا کلاه دوزان در ۱۳۵۵ روی صحنه رفته است.

(۵) دست بالای دست، انتشارات آگاه ۱۳۵۶.

(۶) هملت، بر اساس نمایشنامه ویلیام شکسپیر، نگارش مصطفی رحیمی. این روایت به کارگردانی قطب الدین صادقی روی صحنه رفته است.

(۷) برای نمونه کافی است تک گویی مشهور هملت را به یاد داشته باشیم و روایت رحیمی را از آن پیش چشم: «به بودن یا نبودن / گفتگو آغاز می گردد درون دل / سپس بایست اگر ماندن چه باید کرد...» ر.ک. ص ۵۹-۶۱.

(۸) برتولت برشت، آنکه گفت آری، آنکه گفت نه، کتاب فرمند ۱۳۴۸.

(۹) برتولت برشت، ننه دلاور و فرزندان او، کتابخانه ایرانمهر ۱۳۵۲.

نمایشنامه‌های برتولت برشت از ترجمه‌های او در حوزه ادبیات است و هنرمند و زمان او^(۱)، ادبیات چیست^(۲)، ارفه سیاه^(۳)، رسالت هنر^(۴)، و ادبیات و اندیشه^(۵) از ترجمه‌های او درباره ادبیات و هنر. رحیمی یکی از معرفان آگزیستانسیالیسم در ایران بود و یکی از مترجمان نامدار آثار ژان پل سارتر و سیمون دوبووار و آلبر کامو. کتاب‌های آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر^(۶)، آنچه من هستم^(۷)، کشتار عام^(۸)، نقد حکمت عامیانه^(۹) و تعهد کامو^(۱۰) حاصل فعالیت‌های او در این حوزه است. پس از انقلاب و با فروکش کردن تب علاقه به آن نویسندگان، او به ترجمه مقالات شاعر و اندیشمند نامدار مکزیکی اوکتاویو پاز نیز پرداخت و کتاب سخن پاز^(۱۱) را منتشر کرد.

علاوه بر اینها او در حوزه علایق خود در علوم اجتماعی و حقوق و به ویژه سیاست هم ترجمه‌های فراوانی کرده است که از جمله آنهاست کتاب‌های مجازات اعدام^(۱۲)، حقوق و جامعه‌شناسی^(۱۳)، پرولتاریا، تکنولوژی، آزادی^(۱۴)، بحران مارکسیسم^(۱۵)، پروسترویکا و نتایج

(۱) هنرمند و زمان او، مجموعه‌ای متشکل از مقالات ژان پل سارتر، آلبر کامو، ولادیمیر دنیروف، مارک آلن، ژان کابو، برتراند راسل، آندره موروا، روزه گارودی، لویی آراگون، گنورگ لوکاچ، سن ژون پرس، گردآوری و ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات نیل، چاپ اول ۱۳۴۵، چاپ دوم ۱۳۴۸.

(۲) ژان پل سارتر، ادبیات چیست؟، ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، چاپ اول ۱۳۴۸، چاپ هفتم ۱۳۷۰.

(۳) ژان پل سارتر، ارفه سیاه: سخنی درباره شعر سیاهپوستان، ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات نیل ۱۳۵۱.

(۴) رسالت هنر، مقالاتی از کامو و دیگران ۱۳۵۶.

(۵) ادبیات و اندیشه، مقالاتی از ژان پل سارتر، آلبر کامو و گنورگ لوکاچ، گزیده و ترجمه مصطفی رحیمی، کتاب زمان ۱۳۵۶.

(۶) ژان پل سارتر، آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، چاپ اول ۱۳۴۴، چاپ نهم، انتشارات نیلوفر ۱۳۷۶.

(۷) ژان پل سارتر، آنچه من هستم، ترجمه مصطفی رحیمی، چاپ اول ۱۳۵۴، چاپ سوم ۱۳۵۷. در چاپ‌های بعدی کتاب ضمیمه آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر شده است.

(۸) کشتار عام، مجموعه‌ای متشکل از مقالات سارتر، کامو، بوخنسکی، راسل، ماباکوفسکی و امه سزر، گردآوری و ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات آگاه ۱۳۵۷.

(۹) سیمون دوبووار، نقد حکمت عامیانه، (ترجمه عنوان اصلی فرانسه: آگزیستانسیالیسم و حکمت ملل)، ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات آگاه ۱۳۵۲.

(۱۰) تعهد کامو: مقاله‌هایی از آلبر کامو در زمینه‌های ادبی و اجتماعی، گزیده و ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات آگاه ۱۳۶۲.

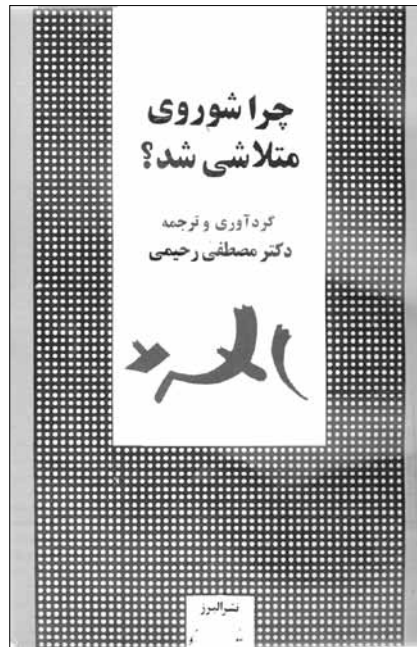
(۱۱) سخن پاز: خطابه استکهلم و چند مقاله دیگر اثر اوکتاویو پاز، ترجمه و تدوین مصطفی رحیمی، نشر گردون ۱۳۷۱.

(۱۲) مارک آنسل، گزارش سازمان ملل متحد درباره مجازات اعدام، ترجمه مصطفی رحیمی، چاپ اول ۱۳۵۱، چاپ دوم انتشارات آگاه ۱۳۵۶. این کتاب از معدود ترجمه‌های رحیمی است که دقیقاً به تحصیلات و شغل او مربوط است.

(۱۳) هانری لوی برول، ارمان کوویلیه، ژرژ گورویچ، ژرژ لواسور، حقوق و جامعه‌شناسی، گزیده و ترجمه مصطفی رحیمی، چاپ اول: انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۸، چاپ دوم با اصلاحات و اضافات: انتشارات سروش ۱۳۷۱.

(۱۴) آندره گرز، پرولتاریا، تکنولوژی، آزادی: آن سوی سوسیالیسم، ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات رازی ۱۳۶۳.

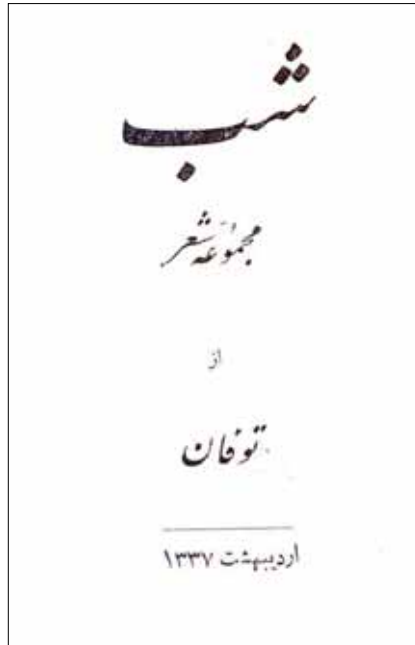
(۱۵) بحران مارکسیسم، مقالاتی از پیر روزانوالون، ژاک ژولیار، آلن تورن، میشل ویه و یورکا، ادمون مر، برنو ترتین، به انضمام چند مقاله درباره پروسترویکا، ترجمه و شرح مصطفی رحیمی، انتشارات سروش ۱۳۷۰.



آن^(۱)، جنگ خلیج فارس^(۲) و چرا شوروی متلاشی شد^(۳). چنانکه از عناوین مذکور بر می آید یکی از دغدغه‌های همیشگی او سرنوشت سوسیالیسم بود و مخالفت با روایت کشورهای استبدادی از آن. او نه فقط مارکسیسم استالینی را نظراً دشمن می داشت بلکه در مقام ملی‌گرایی^(۴) نقاد استعمار، شوروی را نیز مانند «امپریالیسم» غرب سرمایه‌دار محدود کننده استقلال کشورهای جهان سوم می دید. پس هم در افشای شوروی می کوشید و هم در نقد امریکا. البته دستگاه مفهومی و نظام فکری او در فضای چپ شکل گرفته بود اما او می‌کوشید این فضا را بهتر و عمیق‌تر بشناسد و مثلاً اگر لازم می‌دید کتابی فلسفی ترجمه می‌کرد از پل فولکیه برای شناخت دقیق‌تر دیالکتیک^(۵).

خود رحیمی آن فضا را چنین توصیف می‌کند: «آنچه مربوط به من است از سال ۱۳۲۴ آغاز شد. در این سال من در نوزده سالگی به تهران آمدم و در دانشکده حقوق دانشگاه تهران ثبت نام کردم. عادت به مطالعه مرا متوجه کتاب‌های تازه چاپ کرد. کتاب‌های تازه چاپ، تقریباً همه، از انتشارات حزب توده بود. مطالب آن همه جالب بود و سخت گیرا و دارای اثری مانند

(۱) پروسترویکا و نتایج آن، گردآوری و ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات نیلوفر ۱۳۷۰.
 (۲) پیر سالیانجر و اریک لوران، جنگ خلیج فارس: پرونده محرمانه، ترجمه مصطفی رحیمی، نشر البرز ۱۳۷۰.
 (۳) چرا شوروی متلاشی شد؟، گردآوری و ترجمه مصطفی رحیمی، نشر البرز ۱۳۷۳.
 (۴) راه و شیوه رحیمی از حیث موضع سیاسی - اجتماعی یادآور خلیل ملکی و سوسیال دموکراسی مطلوب اوست.
 (۵) پل فولکیه، دیالکتیک، ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات آگاه ۱۳۶۳.



هیبنوتیزم. نسل ما افسون شده بود، به دو علت: ما از خلاء دوران رضاشاهی بیرون آمده بودیم. در دوران رضاشاهی کتابی نبود و اگر بود سطحی بود. ما می‌خواستیم دنیای خود را بشناسیم و کتابی پاسخگوی این نیاز وجود نداشت. علت دوم افسون‌شدگی نسل ما این بود که در مقابل کتاب‌های متعدد حزب توده، کتابی نبود که با آن افکار منحرف به درستی و با استدلال مقابله کند؛ راه افسون باز بود خیلی باز.^(۱) در چنین فضایی احوال شخصی رحیمی چنین بوده است: «تنهایی و احساس بیگانگی از محیط نامانوس معذبم می‌کرد. از خانواده دور بودم و محیط تهران برایم ناآشنا بود. پناهگاهی می‌جستم و نمی‌یافتم. من پنج سال دوره دبیرستان را در یزد گذرانده بودم و سال ششم ادبی را در اصفهان. در تهران هر چهار دوستم، یکی یزدی و سه نفر اصفهانی، همه عضو حزب توده بودند و این بر رنج من می‌افزود. تنهایی سخت است. از طرفی همه چیز برای پیوستن من به حزب توده با هم جمع بود. وضع طبقاتی یعنی خانواده‌ای در کمال عسرت، هجوم کتاب‌های حزبی، اصرار و تبلیغ دوستان، فشار تنهایی و وضع روحی درهم شکسته، همه چیز دست به دست هم داده بود. استدلال دوستان این بود: دنیا به دو قسمت تقسیم شده است: ظالم و مظلوم. تجسم ظلم سرمایه‌داران امریکا و انگلیس‌اند. ما به تنهایی نمی‌توانیم از پس آنها بر آییم. شوروی پشتیبان جهان مظلوم است. باید به آنها متوسل شویم.»^(۲) اما در نوشته‌های رحیمی از ابتدا تا انتها دغدغه‌ای وجود دارد که اجازه نمی‌داده

(۱) مصطفی رحیمی، مارکس و سایه‌هایش، با مقدمه احسان نراقی، انتشارات هرمس، ۱۳۸۳، ص ۴۳.

(۲) همان، ص ۴۵.

استدلال دوستان را به این صورت بپذیرد. خود او چنین گفته است: «به نظر من یک مانع در کار بود: چرا ما باید نوکر روسها بشویم؟ مساله رهایی از ارباب است نه عوض کردن ارباب.»^(۱) علاوه بر ملی‌گرایی، رحیمی همانطور که مدافع پرشور عدالت اجتماعی و توزیع برابر امکانات اقتصادی بود، مدافع سرسخت آزادی هم بود. بنابراین نمی‌توانست الگوی کشورهای کمونیستی را قبول کند: «دیکتاتوری رژیم شوروری مرا از آن مرام هر چه دورتر کرد. با خود می‌گفتم محال است لنین و از آن مهمتر مارکس با دیکتاتوری موافق باشند.»^(۲) اما تحقیق و تامل در این باره برای او میسر نشد تا سالهای سال بعد که داشت آخرین کتاب خود را می‌نوشت. به آن خواهیم رسید. در اینجا خواستم پیش از پرداختن به آثار تالیفی مصطفی رحیمی و بررسی و ارزیابی آنها یادآوری کنم که نه فقط خود آنها که ذهن پدید آورنده آنها در چه فضایی شکل گرفته بوده است.

اولین کتاب تالیفی رحیمی یاس فلسفی^(۳) نام دارد و به (محمود اعتمادزاده) به‌آذین تقدیم شده است. این کتاب مانند بسیاری از کارهای بعدی نویسنده در واقع مجموعه‌ای است از مقالاتی که او برای نشریات گوناگون نوشته است. چاپ اول آن در سال ۱۳۴۵ منتشر شده است و چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات در ۱۳۴۹ و تا سال پنجاه و شش به چاپ ششم رسیده است. عمده‌ترین بخش کتاب مقاله‌ای است با نام «یاس فلسفی» که در آن نویسنده با بحث درباره خوش‌بینی و بدبینی و نویسندگان اروپایی از قبیل کافکا به مخالفت با مفهوم یاس فلسفی پرداخته و نگرش خود مبنی بر وظیفه روشنفکر برای تغییر وضعیت را توضیح داده است. در این مقاله طرز تلقی نویسنده از سیر تاریخ را به روشنی می‌توان مشاهده کرد: «راست است که ترقی بشر در جهان اخلاق به پای ترقی او در دنیای صنعت نمی‌رسد، اما خطاست اگر پیشرفت تمدن و اخلاق را دارای تناسب معکوس بدانیم و معتقد شویم که ترقی اولی موجب تنزل دومی بوده است. حقیقت این است که این هر دو در تکامل بوده و هست اما بر اثر عواملی که اینجا جای بحث آن نیست در دو سه قرن اخیر ترقی صنعت و دانش، بسیار سریع‌تر از اخلاق بوده است. فرهنگ و اخلاق امروز با همه نقایص خود، مترقی‌تر از فرهنگ و اخلاق سیصد سال پیش است.»^(۴) نویسنده پایبند ارزشهای روشنگری است ولی دو نقص عمده در وضع فعلی می‌بیند و در صدد رفع آنهاست: استعمار و استثمار. البته بر اساس همان نگرش و امدار روشنگری، در وضع کشورهای حاشیه غرب تاثیر سنت‌های ناکارآمد را هم اندک نمی‌بیند و فرصت را برای نقد و نفی آنها از دست نمی‌دهد. سه مقاله «در جستجوی بشریتی بی‌نقاب»، «سارتر و ادبیات» و «گناه سارتر» محملی است برای آن‌که رحیمی روایت خود را از اندیشه‌های ژان پل سارتر بازگوید و ترویج کند: «(سارتر) از تمام حکومت‌هایی که آزادی را به خطر انداخته‌اند متنفر است

(۱) همانجا.

(۲) همان، ص ۴۶.

(۳) مصطفی رحیمی، یاس فلسفی، چاپ اول ۱۳۴۵، چاپ دوم با تجدید نظر فرمند ۱۳۴۹. چاپ ششم: امیرکبیر ۱۳۵۶.

(۴) یاس فلسفی، چاپ دوم، ص ۲۲.



• محمد منصور هاشمی

زیرا بشر «چیزی جز آزادی خود نیست.» همچنین با تمدنی که می‌کوشد به بهای چپاول ملل دیگر دکان خود را بیاراید دشمن است. در برابر کسانی که برای تمدن غربی اصالتی قائلند این تمدن را «کشتی به گل نشسته» می‌نامد. (او) با استعمار این چهره‌نگین فرهنگ بازرگانی خصومتی دیرین دارد.^(۱) رحیمی همانطور که اشاره شد مترجم ادبیات چیست سارتر است و همواره مدافع ادبیات و هنر ملتزم یا متعهد بوده است: «ادبیات موظف باید از همه سو با بدی‌ها و نابسامانی‌ها درافتد. زیرا همین که کسی نام نویسنده بر خود گذاشت مسئولیتی بزرگ دارد.»^(۲) در مقاله «رسالت هنرمند» نیز آورده است: «داستانی که به راستی هیچ‌چیز برای گفتن ندارد یاوه است و داستانی که در اثبات پلیدی و ستایش سیاهی داد سخن بدهد هنری است منحرف.»^(۳) دیگر مقاله‌های کتاب که همه به بهانه انتشار کتاب‌هایی نوشته شده، عبارت است از «بودلر و جهان اندیشه او»، «ریچارد رایت»، «فلویر و مادام بواری»، «ژان کو و رمانی از او»، «یونسون نویسنده‌ای بر ویرانه‌های رایش سوم»، «گانندی»، «رستم و اسفندیار»، و «انسان گرسنه».

دومین مجموعه مقالات رحیمی نگاه نام دارد و به امیر حسین آریان پور تقدیم شده است. این کتاب نخستین بار سال ۱۳۴۰ چاپ شده است.^(۴) از چاپ پنجم در سال ۱۳۵۱، به اجبار

(۱) همان، ص ۴۷.

(۲) همان، ص ۶۷.

(۳) همان، ص ۱۴۸-۱۴۹.

(۴) مصطفی رحیمی، نگاه، انتشارات زمان ۱۳۴۸. چاپ کامل مجدد با پیشگفتار تازه زمستان ۱۳۵۷.

سانسور بخش‌های اجتماعی - سیاسی آن حذف شده و با نام معنی‌دار «نیم نگاه» به چاپ رسیده است^(۱)، تا سال پنجاه و هفت که با پیشگفتاری تازه به صورت کامل و با نام اولیه انتشار مجدد یافته است. بخشی از مقاله‌ها مانند کتاب قبلی در اصل به مناسبت انتشار کتابی نوشته شده است: «بچه‌های کوچک و مساله بزرگ این قرن»، «بهشت برای کیست»، «دمی با دشتی»، «از بیهودگی تا طغیان»، «شیطان و خدا»، «حقایق جهان ما و آقای خوزوئه دوکاسترو» به ترتیب درباره آثاری است از کریستیان روشفور، امیر مهدی بدیع، علی دشتی، آلبر کامو، ژان پل سارتر و دوکاسترو. «برشت و دوگانگی اخلاق» توضیحات تکمیلی مترجم است درباره ننه دلاور. یک مقاله و یک مصاحبه جالب توجه («از ۱۷۸۹ تا ۱۹۶۸» و «در غرب خبری هست؟») اختصاص یافته است به ماجرای طغیان دانشجویان در سال ۶۸ در فرانسه و مشاهدات نویسنده که در آن زمان خود در آنجا حضور داشته است. در کتاب همچنین مقالاتی هست درباره اهمیت آزادی («حرمت و هتک حرمت آزادی»)، نفی استبداد («درباره دیکتاتوری»)، ملی‌گرایی («ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم»)، و رابطه روشنفکران و مردم («ملت و روشنفکران» و «دوری و دوستی») که از حیث شناخت اندیشه‌های رحیمی اهمیت دارد.

قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی که در سال ۱۳۴۷ به چاپ رسیده^(۲) پژوهشی است درباره قانون اساسی مشروطه که شاید آن را بتوان مهمترین اثر نویسنده‌اش دانست. این کتاب شرحی است بر قانون اساسی مشروطه به منظور برجسته کردن جنبه‌های دموکراتیک آن که در عمل مغفول نهاده شده بوده و شرحی همدلانه و از سر علاقه است به این دستاورد نهضت مشروطیت. با توجه به این که درباره موضوع مورد بحث کتاب کمتر کار شده است هنوز هم می‌توان به این پژوهش مراجعه کرد.

دیدگاهها^(۳) چهارمین کتاب و سومین مجموعه مقالات مصطفی رحیمی در سال ۱۳۵۲ منتشر شده است. کتاب دربرگیرنده مقاله‌ای نسبتاً بلند و ستایش آمیز درباره بابک خرم‌دین است و در مقایسه او با افشین و مازیار و ذکر برتری‌های وی. نیز دربرگیرنده نکاتی درباره داستان سیاوش به بهانه انتشار سوگ سیاوش شاهرخ مسکوب. چهار مقاله هم به چهار شخصیت نامدار اختصاص یافته است: «آشنایی با آرتور آداموف»، «فروم و جامعه سالم»، «امه سزر: ندای وجدان ملت خود»، و «چهره فانون در دوزخیان زمین». دو مقاله «غرب و شرق در تسلط و رهایی» و «انسان‌سالاری» هم مستقیماً دربرگیرنده نگرش‌های رحیمی است که در بررسی اندیشه‌های رحیمی به محتوای آنها اشاره خواهیم کرد.

همانطور که گفته شد در دی ماه سال پنجاه و هفت رحیمی مقاله «چرا با جمهوری اسلامی مخالفم» را نوشت. در اسفند همان سال او این مقاله را در کنار چند مقاله/سخنرانی دیگر درباره

(۱) مصطفی رحیمی، نیم نگاه، انتشارات زمان ۱۳۵۱.

(۲) مصطفی رحیمی، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، چاپ اول ۱۳۴۷، چاپ سوم: انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷. چاپ تازه با عنوان قانون اساسی مشروطه ایران و اصول دموکراسی، انتشارات نیلوفر ۱۳۸۹.

(۳) مصطفی رحیمی، دیدگاهها، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول ۱۳۵۲، چاپ دوم ۱۳۵۶.

آزادی قلم و بیان و ضرورت وحدت میان نیروهای مختلف و از جمله مذهبی‌ها و غیر مذهبی‌ها قرار داد و تحت عنوان درباره جمهوری اسلامی^(۱) در قالب کتابی منتشر کرد. دیگر بخش‌های این کتاب عبارت بود از «فرهنگ و دیوان» (متن سخنرانی در ده شب شعر کانون نویسندگان در انستیتو گوته)، «استقلال قلم و قضا» (متن سخنرانی در جمعیت حقوقدانان ایران)، «چرا پی در پی شکست خوردیم؟» (متن سخنرانی در هفته همبستگی ملی در دانشگاه تهران)، و «آنچه دشمن مشترک نباید فراموش کند» (سخنرانی در جمع کارمندان و کارگران سازمان آب تهران). در سال پنجاه و هشت و در ادامه این فعالیت‌ها او کتاب جدیدی را تالیف و منتشر کرد با نام اصول حکومت جمهوری^(۲). این کتاب که در تدوین آن بخش‌هایی از کتاب قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی عینا نقل شده و قاعدتا بر مبنای ضرورتی که نویسنده پس از رای آری مردم به جمهوری اسلامی احساس می‌کرده به سرعت تالیف شده است، دربردارنده این بخش هاست: «کلیاتی درباره جمهوری»، «آزادی یعنی چه»، «اجمالی درباره سیر حکومت مردم»، «اندیشه ضد استبدادی در ایران»، «مبانی حکومت جمهوری»، «در حکومت جمهوری حاکمیت بر چه پایه‌ای است؟»، «در حکومت جمهوری زمامداران چگونه باید انتخاب شوند؟»، «زمامداران چگونه باید حکومت کنند؟»، «چگونه قدرت زمامداران باید محدود شود؟». پایان سخن نویسنده این است که «ارکان اساسی جمهوری را دیدیم. دیدیم که چگونه نخستین بار در تاریخ ایران گفتگو از حاکمیت ملی به میان آمد و مقرر شد که حکومت جز اراده ملت مبنایی نداشته باشد و دیدیم که ملت یعنی همه افراد و طبقات مردم، افرادی که تا آن روز صاحب حقی نبودند. نشان دادیم که برابری حقوق متضمن چه معانی وسیعی است. همچنین یادآور شدیم که زمامداران کشور باید نماینده افکار عمومی باشند و بدین منظور باید طی انتخاباتی آزاد و دموکراتیک، طبق رای عموم مردم انتخاب شوند و قوای حکومت باید منحصر در دست ایشان قرار گیرد و نیز دیدیم که زمامداران باید برای جلوگیری از تجمع قدرت همیشه با توجه به استقلال سه قوه مستقیم قانونگذاری، قضایی، اجرایی حکومت کنند و هیچ قوه‌ای در کار قوه دیگر دخالت نکند. نشان دادیم که قدرت دولت به آزادی مسلم افراد محدود می‌شود و هیچکس نباید به این حقوق تجاوز کند؛ دیدیم که مردم برای جلوگیری از تعرض دولت حق دارند از آزادی مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب و آزادی عقیده و گفتار بهره‌مند باشند. آرزو کنیم که همه اینها در قانون اساسی جدید مورد نظر قرار گیرد.»^(۳)

از اینها تا انتشار تالیفات بعدی رحیمی چند سالی فاصله است و در این فاصله جنس کارهای رحیمی هم اندکی تفاوت کرده است. با بروز انقلاب و تغییر نسبت با سنت، انگار او مجالی یافته است برای طرح نکته‌هایش درباره برخی متون ادبی کهن و بیان دیدگاه‌هایش در قالب پژوهش. سه کتاب تراژدی قدرت در شاهنامه، سیاوش بر آتش و حافظ اندیشه از آثار این دوره است.

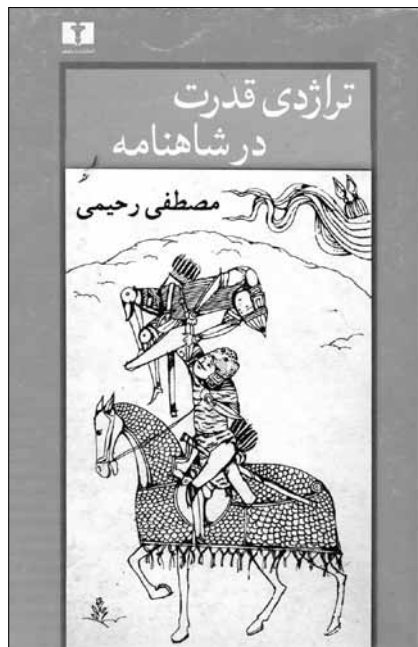
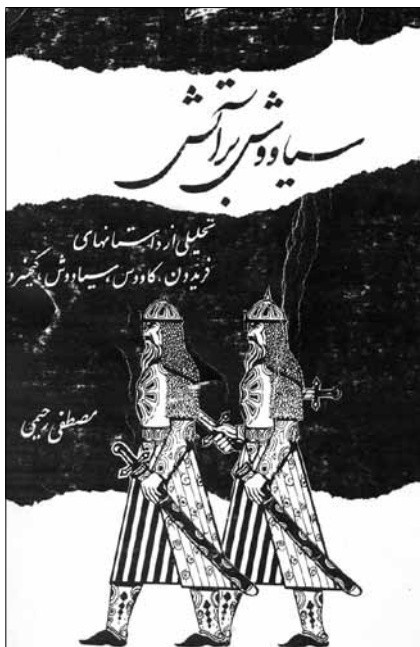
۱) مصطفی رحیمی، درباره جمهوری اسلامی، انتشارات توس، تاریخ مقدمه اسفند ۱۳۵۷.

۲) مصطفی رحیمی، اصول حکومت جمهوری، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۸.

۳) همان، ص ۹۵.

تراژدی قدرت در شاهنامه^(۱) نخستین بار در سال ۱۳۶۹ منتشر شده است. کتاب دو نیمه دارد. نیمه نخست اختصاص دارد به بحث درباره قدرت و تبیین نسبت آن با فساد و خرافات و آرمان و اعتقاد و حکومت و مانند اینها، با نقل قول‌های متعدد از منابع جدید غربی و مآخذ کهن فارسی. بخش دوم تحلیلی است از داستان‌های رستم و اسفندیار و رستم و سهراب. کتاب را نمی‌توان خالی از ضعف تالیف دانست. رحیمی بیشتر مقاله نویسی بوده است تا کتاب نویسی. این کتاب، و نیز دو کتاب بعدی، در بردارنده بصیرت‌های قابل بحث است تا سیر استوار و پیوسته. دانش نویسنده نیز درباره قدرت و مباحث پیرامون آن چندان به روز نبوده است و لذا از تحلیل‌های عمیق مثلاً از نوع تحلیل‌های میشل فوکو درباره موضوع مورد بحث در کتاب نشانی نیست. با اینهمه صرف توجه مصطفی رحیمی به قدرت جالب توجه و نقطه قوت کتاب است. تحلیل‌های نیمه دوم از دو داستان سترگ شاهنامه تحلیل‌هایی است مبتنی بر «عقل سلیم». علاقه رحیمی به ادبیات کلاسیک فارسی به طور عام و به شاهنامه به طور خاص از همان نخستین کارهایش مشهود است و اشاره شد که مقالاتی نیز پیرامون برخی داستانهای شاهنامه نوشته بوده است. در این کتاب و حول محور مساله قدرت او مجالی داشته است برای بازخوانی قصه‌های مذکور و تأمل در مورد آنها. مثلاً درباره کشمکش آرمانخواهی سهراب و واقع‌نگری رستم، و بیان دیدگاه‌هایی از این دست: «چرا رستم نمی‌تواند واقعیت سهراب را بپذیرد؟ پاسخ این است که سهراب طرحی دارد دگرگون‌کننده. به هم ریختن نظام توران و ایران کار کوچکی نیست. با به هم ریختن این نظام همه چیز به هم می‌ریزد. و رستم این را بر نمی‌تابد. فراموش نکنیم که رستم در دوران نظام خاصی قهرمان ملی است و می‌خواهد این نظام را نگه دارد. هنگامی که افراسیاب سیاوش بیگانه را می‌کشد یا اسفندیار می‌خواهد بی سبب دست رستم را ببندد... در واقع این دو می‌خواهند ارزشهای همین نظام را مخدوش کنند. لاجرم بازوی رستم به کار می‌افتد. اما سهراب طالب نظام نو و بالتیجه ارزش‌های نوست. از این گذشته اندیشه‌ای به ذهن نوجوان گذشته... که هرگز به ذهن پدر پیر نگذشته است... این اندیشه برای همیشه از آن پسر است نه پدر... راست است که در نظام آرمانی سهراب مقام رستم... بالاتر می‌رود... اما این مقام را رستم به هر حال از پسر دارد... سهراب نه تنها بر ضد نظام سیاسی و اجتماعی که بر ضد نظام خانوادگی نیز برخاسته است... هیچکس به رضا و از راه مسالمت از قدرت خود نگذشته است و رستم نیز در این زمینه بیش از دیگران نیست... در این بن‌بست که پسر برای پدر آفریده راه سومی به نظر رستم می‌رسد: انکار واقعیت از راه خودفروبی... در تراژدی رستم و سهراب قهرمان اثر سهراب است: برای آرمان بزرگی بپاخاسته است... جهانشمول... سهراب رستم است به اضافه خصلت والایی دیگر. در جنگی که رستم بر او تحمیل می‌کند همه جا صلح طلب است. برای شناختن آن انسان بزرگ دیگر هر چه می‌تواند می‌کند. فریب می‌خورد اما فریب نمی‌هد. شکست او مهم نیست حقانیت او مهم است. جنگ او با رستم جنگ نوآوری با محافظه‌کاری است... [اما] اکنون از روی دیگر منشور نگاه کنیم. سهراب همه این نیست که گفته شد... او متجاوز به ایران است و رستم مدافع

(۱) مصطفی رحیمی، تراژدی قدرت در شاهنامه، انتشارات نیلوفر، چاپ اول ۱۳۶۹، چاپ دوم ۱۳۷۶.



ایران... [رستم] اگر پشتیبان آیین پادشاهی است این راه و رسم را برای تامین سود شخصی خود برنگزیده است. وی... هر آن می تواند تخت پادشاهی را تصاحب کند، اما... چنین نمی کند... رستم... تکلیفی اجتماعی دارد... در تراژدی رستم و سهراب قدرت طلب واقعی سهراب است... از چه وقت سهراب به قیومت و ولایت پدر برگزیده شده؟.. سهراب چنان در غرور خود غرق است که این نکته آشکار را در نمی یابد.^(۱)

سیاوش بر آتش^(۲) که در سال ۱۳۷۱ منتشر شده مکمل کتاب پیشین است. در این کتاب داستان‌های چهار شخصیت دیگر شاهنامه فریدون و کاووس و سیاوش و کیخسرو تحلیل شده است. باز مبتنی بر عقل سلیم. یکی از نمونه‌های جالب توجه از آن تحلیل‌های مبتنی بر «عقل سلیم» ماجرای آزمون فرزندان فریدون - ایرج و سلم و تور - است توسط او و تصمیم فریدون درباره تقسیم قلمرو فرمانروایی‌اش. فریدون چونان اژدهایی راه بر یک فرزندانش می‌بندد. واکنش آنها یکسان نیست. سلم می‌گریزد. تور می‌ایستد تا بجنگد و ایرج تهدید می‌کند که پدرشان فریدون است و انتقام خواهد گرفت. شاه هر سه را تحسین می‌کند و به هر یک قلمرویی می‌دهد. به بیان رحیمی اساس تراژدی ایرج در همین است که فریدون با آن‌همه داد و دهش اینجا نمی‌تواند به نتیجه آن آزمون توجه کند و عادل باشد و تفاوت رفتار تور را با دیگران دریابد.^(۳)

(۱) تراژدی قدرت در شاهنامه، چاپ دوم، ص ۲۲۶-۲۳۸.

(۲) مصطفی رحیمی، سیاوش بر آتش، شرکت سهامی انتشار ۱۳۷۱.

(۳) ر.ک. همان، ص ۳۲-۳۶.

حافظ اندیشه^(۱) با عنوان فرعی «نظری به اندیشه حافظ همراه با انتقادگونه‌ای از تصوف» نیز در سال ۱۳۷۱ منتشر شده است و کاری است از سنخ دو کار قبلی. با این تفاوت که پراکندگی غزلیات حافظ مجال تحلیل پیوسته را نمی‌داده است و لذا کتاب در واقع تاملاتی است درباره مسائل مختلف به بهانه شعرهای حافظ. نویسنده مهمترین هنر حافظ را «همساز کردن ناهمسازها» می‌داند و به عبارت دیگر نحوی اعتدال و میانه‌روی بخردانه. رحیمی که از همان نخستین آثارش اشاراتی دارد به این که عرفان را به عنوان جنبه‌ای معنوی و رهایی‌بخش خوش می‌دارد و تصوف را به عنوان نحوی بی‌عملی و زندگی‌ستیزی ناخوش، این کتاب را وسیله‌ای قرار داده است تا با تفصیل رای و نظر خود را بازگوید.

سه کتاب بعدی رحیمی باز مانند کتاب‌های نخستین اش مجموعه‌هایی اند از مقالات. اولی آنها - گامها و آرمانها^(۲) - در سال ۱۳۷۱ منتشر شده است. کتاب شش بخش دارد که ذیل هر کدام دو یا چند مقاله تالیفی یا ترجمه آمده است: دین، اخلاق، فرهنگ، غرب، آزادی، مسائل مارکسیستی. دیدن عناوین بخش‌ها و به ویژه بخش اول نشان می‌دهد انقلاب اسلامی ایران توجه نویسنده را به تأثیر دین در جامعه معطوف کرده است. در این مجموعه هم تکرار سخنان پیشین نویسنده هست در نفی استبداد مارکسیسم و استثمار سرمایه‌داری و فرهنگ بازرگانی و استعمار امپریالیسم و دو رویه داشتن تمدن غرب، و هم حرف‌های نوتر ناشی از تحولات زمانه. از مقوله اخیر است توجه به اندیشه «سه فرهنگ» عبدالکریم سروش یا تایید آیزیا برلین و کارل پوپر در کنار تایید چپ‌های آزادیخواه مثل رزا لوگزامبورگ و آئنده و دانیل اورتگا. اما مهمترین حرف‌ها همان حرف‌های ناظر به دین و آزادی است: «تا هنگامی که روحانیون بر سریر قدرت نبودند کارشان آسان بود: موعظه. اما اینک وضع دگرگون شده و انقلاب ایران اگر برای ایشان موهبتی آورده مسئولیتی سنگینی نیز آورده است. اینک بار گران اخلاقی کردن به دوش مسئولان است و مردم اخلاقی نمی‌شوند مگر آنکه شکمشان سیر باشد و بهداشتشان در دسترس... به فرهنگی همه‌جانبه دسترسی داشته باشند... آزادی داشته باشند، زیرا اخلاق... در آزادی می‌شکفتد... سخن دیگران را نشنودن نخست مخالف دین است و سپس مخالف فرهنگ و در نتیجه مخالف پیشرفت... اگر راه جزمیات و ظواهر پیروز شود جنگ و حقد و کین غلبه می‌کند و به مدد تکنولوژی بسی خون می‌ریزد... چاره آن است که به مدد عرفان، مشترکات دین یعنی معنویت و روحانیت ترویج شود... راه دین خلق انبوهی را به میدان می‌کشد. این از نظر نیرو موهبتی است ولی توده با خود تعصب می‌آورد و خامی که اگر چاره نشود کار به

(۱) مصطفی رحیمی، حافظ اندیشه، نشر نور ۱۳۷۱. درباره این کتاب در زمان انتشار مقاله‌ها و نقدهایی منتشر شده است، از جمله: بهاء‌الدین خرمشاهی، «حافظ اندیشه»، نگاه نو، مرداد- شهریور ۱۳۷۲، ص ۲۶۴-۲۶۷. عبدالله نصرتی، «که این شیوه ختم است بر دیگران»، ادبستان، ش ۵۶، مرداد ۱۳۷۳، ص ۴۸-۵۱. ایرج امیر ضیایی، «نگاهی به کتاب حافظ اندیشه»، گلچرخ، ش ۶، اردیبهشت ۱۳۷۲، ص ۵۰-۵۱. همچنین باید گفت بر تراژدی قدرت در شاهنامه هم نقدی منتشر شده که متاسفانه خالی از تندی‌ها و پرخاشگری‌های حزبی نیست: بهمن حمیدی، «تحریف‌کنندگان شاهنامه»، چیستا، ش ۱۰۲-۱۰۳، آبان و آذر ۱۳۷۲، ص ۱۳۱-۱۶۰.

(۲) مصطفی رحیمی، گامها و آرمانها، نشر گفتار ۱۳۷۱.

خون‌آشامی می‌کشد. کشش دین بسیار است. کمونیسم دانسته و ندانسته از این معنی استفاده کرد. جوهر دین را گذاشت ولی تمام سلاح‌هایش را برگرفت...چنین است که باید نه تنها به عوام‌فریبی که به عوام‌زدگی نیز پایان داد و توده‌ها را با معنویت و جوهر عرفان آشنا کرد»^(۱)

عبور از فرهنگ بازرگانی^(۲) در سال ۱۳۷۴ چاپ شده است. رحیمی با مشاهده کنار زده شدن ایدئولوژی که دشمن می‌داشت یعنی کمونیسم دچار این نگرانی شده که نکند آرمان مبارزه با سرمایه‌داری و تحقق عدالت اقتصادی و اجتماعی فراموش شود. پس خود را ناگزیر دیده ضمن برشمردن مشکلات کمونیسم اشکالات سرمایه‌داری را نیز برشمرد و سوسیالیسم را ترویج کند، سوسیالیسمی از جنس سوسیالیسم آندره گرز که کارهایش را پسندیده بوده است. بر این اساس به بازاندیشی در مفاهیمی مثل ایدئولوژی و سوسیالیسم و سرمایه‌داری و مانند اینها پرداخته و بر آرمان‌های اخلاقی خود تاکید کرده است. در ارزیابی اندیشه‌های رحیمی به مطالب این کتاب و از جمله مفهوم «فرهنگ بازرگانی» که از بر ساخته‌های خود رحیمی است و او از سال ۱۳۴۵ تا پایان عمر به کرات در گفتار و نوشتار به آن اشاره کرده، باز خواهیم گشت. آزادی و فرهنگ^(۳) آخرین مجموعه از مجموعه مقاله‌های مصطفی رحیمی است^(۴). کتاب باز ترکیبی است از تالیف و ترجمه، مقالات مستقل و معرفی کتاب. از جمله مباحث مطرح شده در این اثر اینهاست: فلسفه موریس مرلوپونتی (ترجمه و تالیف)، اندیشه‌های آندره گرز، ترجمه مصاحبه‌ای با شاعر آلمانی هانس ماگنوس انتزنسبرگر، ترجمه مقاله‌ای از تزوتان تودورف درباره روح‌القوانین مونتسکیو، ترجمه‌هایی درباره وضع ناخوشایند کشورهای نظیر چین و کوبا و ویتنام، معرفی کتاب اشباح مارکس دریدا و نیز معرفی کتاب قدرت‌های جهان مطبوعات^(۵). دو مصاحبه او با مجلات کیان و ایران فردا نیز در کتاب آورده شده است. علاوه بر اندیشه‌های معمول رحیمی، در این کتاب نیز نکته‌های جدید یا تاکید‌های جدیدی می‌توان دید، از جمله در نقد سیاست‌های فرهنگی و در تبیین موانع دموکراسی در ایران: «از آنجا که قدرت ذاتا میل به تمرکز و نظارت دارد و از آنجا که کشور ما فاقد سنت‌های عملی دموکراتیک است...باید از چند کار جدا پرهیز شود: (۱) تعیین سیاست فرهنگی بر اساس یک یا چند ایدئولوژی خاص و بی‌توجهی یا کم توجهی به سایر منابع فرهنگی. (۲) این که خود دولت به نام فرهنگ و اشاعه فرهنگ جانشین آفرینندگان هنری و مصادر فرهنگی شود. (۳) دولتی کردن همه یا بعضی از رشته‌های فرهنگی (مثلا تئاتر، سینما و غیره)...سیاست فرهنگی باید در ایجاد امکانات برای توسعه فرهنگ متمرکز گردد، نه دخالت در کار فرهنگ...فرهنگ نباید مبتنی بر ایدئولوژی باشد...هیچ فرهنگی دشمن فرهنگ دیگر نیست. باید میان فرهنگ‌ها گفت و شنودی سالم و

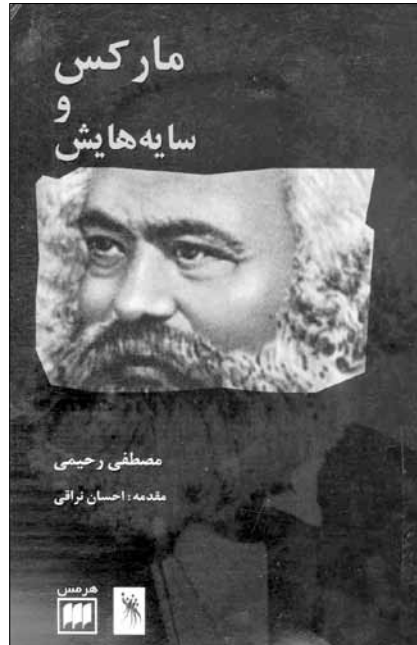
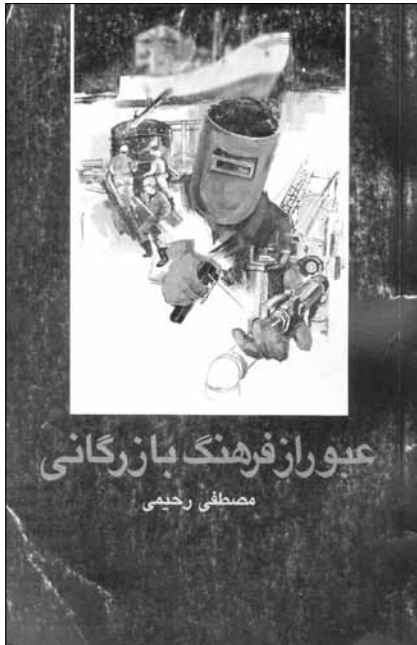
(۱) همان، ص ۴۱-۵۱.

(۲) مصطفی رحیمی، عبور از فرهنگ بازرگانی، انتشارات فکر روز ۱۳۷۴.

(۳) مصطفی رحیمی، آزادی و فرهنگ، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۴، چاپ دوم ۱۳۸۱.

(۴) البته او خود در گفته‌ها و نوشته‌هایش از دو کتاب دیگر اسم برده: «بازآفرینی ارزشها» و «ایران را چرا باید دوست داشت» که ظاهرا تا به حال منتشر نشده‌اند.

(۵) ترجمه محمد قائد.



سازنده برقرار گردد تا هر فرهنگی در برخورد با فرهنگ دیگر پیراسته و آراسته گردد.^(۱) و نیز «لازمه رسیدن به دموکراسی دو چیز است: داشتن فرهنگی متعالی و اعتقاد به رواداری و تساهل در زندگی اجتماعی... دشمن دموکراسی در کشور ما دو چیز است: فقر و بی فرهنگی... فرهنگ مهاجم نیست... استبداد در درون خانه باز تولید می‌شود. تا هنگامی که در خانه آمریت مرد بر زن (یا گاهی عکس آن) حاکم است، نهال دموکراسی از همان نخست می‌خشکد... و چنین است در محیط مدرسه... اگر دانش‌آموزی درس درستی را به جبر بپذیرد خطر آن هست که در صحنه اجتماع... بر حسب عادت به قبول درس نادرستی تن در دهد.»^(۲)

آخرین کتاب مصطفی رحیمی گفتگوی اوست با اولین ماجرای فکری مهم زندگی‌اش، ماجرای که بخش عمده‌ای از نگاه و نگرش و ذهن و ضمیر او را خودآگاه و ناخودآگاه شکل داده بوده است. این گفتگوی نقادانه همان‌گونه که خود نویسنده یادآور شده از دیرباز خاطر او را مشغول می‌داشته است. اما آنقدر در گیر و دار زمانه به عهده تعویق افتاده بوده که بالاخره به صورت آخرین اثر نویسنده در آمده است، اثری که پس از درگذشت او به چاپ می‌رسد. مارکس و سایه‌هایش^(۳) معرفی و ارزیابی‌ای است از اندیشه‌های کارل مارکس، ادوارد برنشتاین، کارل کائوتسکی، رزا لوگزامبورگ، ژان ژورس، و ولادیمیر لنین. کتاب عمدتاً اقتباسی است از

(۱) آزادی و فرهنگ، ص ۸-۱۱.

(۲) همان، ص ۱۲-۱۷.

(۳) مارکس و سایه‌هایش، هرمس ۱۳۸۳.

منابعی که به فرانسه درباره تاریخ مارکسیسم در دسترس بوده است^(۱). گزارش و نقدی روان و همه فهم که مولف آن را به غرض روشنگری نوشته است: «اگر حتی چند نفر از گمگشتگان وادی توهم با آزادی و با مهر وطن آشتی کنند من اجر زحمات خود را یافته‌ام.»^(۲) همانطور که دیدیم کارنامه مصطفی رحیمی کم‌برگ و بار نیست. حاصل عمری قلم‌زدن صبورانه است و تلاش و امیدواری. حال شاید وقت آن باشد که اندیشه‌های پس پشت این کارها را نیز بررسی کنیم.

اگر آرمان رحیمی آزادی و عدالت برای افراد و ملت‌ها بوده باشد، که بود، و اگر دغدغه او رفع استبداد و استثمار و استعمار بوده باشد، که باز بود، قاعدتا کسی با آرمان و دغدغه رحیمی مساله‌ای ندارد. هم آرمان و دغدغه معقول و شریف است و هم چنانکه زندگینامه رحیمی نشان می‌دهد او خردمندانه و شرافتمندانه عمری را صرف آنها کرده است. او نه مانند پیروان حزب زده عدالتخواهی حاضر بود آزادی و فرهنگ ملت خود را به سودای رسیدن به عدالت قربانی کند و نه مانند غرب‌ستیزان تجدد‌گریز حاضر بود بر دستاوردهای بشر در دوره جدید چشم ببوشد. وطنش را مستقل، دموکراتیک و بهره مند از عدالت اجتماعی می‌خواست و همواره بر این خواسته‌ها تاکید می‌کرد، مرکز ثقل تاکیدها یا پشتوانه استنادها در طول زمان تغییراتی داشته است اما اصل ماجرا همیشه پابرجا بوده است و روشنگری‌های رحیمی درباره آنها برقرار.

از همان مقالات متقدم رحیمی می‌شود دید که با دیکتاتوری با هر عنوان و توجیه سر سازش نداشته است: «این بحث قدیمی که دیکتاتوری قدرت دارد و دموکراسی بی‌قدرت است بحثی ورشکسته است. دیکتاتوری بدان سبب اعمال زور می‌کند که فاقد قدرت واقعی است. قدرت واقعی در وجود فرد فرد مردم جایگیر است نه در دیکتاتوری حزب یا دیکتاتوری فرد.»^(۳)

از همان مقالات می‌شود دید که اندیشه ملی برایش جدی است و فریب جهان وطنی ایدئولوژی‌های باب روز را نمی‌خورد: «انترناسیونالیسم واقعی آن است که مردم کشورهای ایران، مصر، رومانی، بولیوی، شوروی، چین، مالزی... آزادانه به استقلال ملی برسند، در سایه شخصیت انسانی افراد، فرهنگ اصیل خود را باز یابند، در سایه آزادی و رشد فکری دریابند که میان همه این مردمان همبستگی واقعی وجود دارد.»^(۴)

۱) شایان ذکر است هنگام چاپ این کتاب آثار تخصصی‌تری به فارسی تالیف و ترجمه و منتشر شده بود، از جمله کتاب تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم اثر حسین بشیریه که جلد اول آن در خصوص اندیشه‌های مارکسیستی است (نشر نی ۱۳۷۶) و نیز ترجمه دو جلد از کتاب لشک کولاکوفسکی (جریانه‌های اصلی مارکسیسم) به قلم عباس میلانی (ناشر دو جلد اول انتشارات آگاه، ناشر جلد سوم که با فاصله زمانی از دو جلد پیشین منتشر شد نشر اختران).

۲) مارکس و سایه‌هایش، ص ۵۲.

۳) نگاه، ص ۱۳۳.

۴) نگاه، ص ۱۶۴. نیز: «در جهان کنونی دو نوع ناسیونالیسم هست: یکی بر ضدبشریت و دیگری سازنده آن. یکی ملتی را بالاتر از دیگران می‌داند و دیگری برای ملت خود حق حیات می‌خواهد» (نگاه، ص ۱۹۰) و «قرن بیستم

باز از همان مقالات می‌شود دید که خلاف رسم روز نه با تقسیم‌بندی شرقی و غربی میانه‌ای دارد و نه به تبع با مفهوم غربزدگی: «تقسیم‌بندی غربی و شرقی اولاً ساختگی و ثانیاً ساخته اروپاییان است»^(۱) پس «اگر متفکران صدر مشروطیت در ایران از دل و جان عاشق آزادی و دشمن استبداد بودند آنان را غربزده ننامیم و در دامی که سینه‌زنان علم فرهنگ بازرگانی گسترده‌اند نیفتیم. فرهنگ بازرگانی مدعی است که استبداد پدیده‌ای شرقی است و دموکراسی پدیده‌ای غربی. گویی نرون و کالیگولا و لویی‌ها و چارلزها و تزارها همه شرقی بوده‌اند.»^(۲) رحیمی نه اندیشه، نه علم و نه تکنولوژی را خاص فرهنگی ویژه نمی‌شمرد و این همه را میراث بشری تلقی می‌کرد که همه باید به آنها دسترسی داشته باشند و از آنها بهره مند شوند: «فلسفه غربی وجود ندارد بلکه باید از سیر فلسفه در چین، در هند، در ایران... سخن گفت.»^(۳) «امروز علم و روحیه علمی در غرب است. روزی جهان اسلام چنین بود... پس باید دنبال روحیه علمی رفت و آن را کسب کرد.»^(۴) او البته نسبت رویکردهای فرهنگی را با اندیشه و علم و تکنولوژی در می‌یابد و به صراحت می‌نویسد: «نمی‌شود قضا و قدری بود و هواپیما ساخت.»^(۵) اما نه غرب را هیات‌ی واحد و کلی یکپارچه می‌بیند و نه هیچ فرهنگ دیگری را. ذات لایتغیری برای فرهنگ‌ها نمی‌شناسد و آینده را باز می‌بیند. او فرهنگ نقادی را سخت محترم می‌دارد و ضمن حفظ حرمت گذشتگان نقد آنها را لازم می‌شمرد. با هر گونه اندیشه ارتجاعی مخالف است و دلبسته مدنیت و تمدن است و ستایشگر دستاوردهای تازه آن از قبیل حقوق بشر و مشتقاتش مثل حقوق زنان. وظیفه روشنفکر را ترویج منش اخلاقی پشتوانه این دستاوردها می‌داند و نقد نگرش‌های عوامانه. بر همین اساس برخلاف بعضی به اصطلاح روشنفکران که به واسطه اغراض سیاسی مجیز مردم و توده را می‌گویند و می‌گفتند با شجاعت می‌نویسد که «بر عکس آنچه گروهی کاهلانه می‌پندارند توده مردم دارای کمالات ملکوتی نیستند»^(۶) و آسیب‌شناسانه متذکر می‌شود که «مردم... عادت کرده‌اند که از نویسندگانشان تملق بشنوند. مردم قهرمان‌اند، مردم چنین‌اند. در هیچ‌جای دنیا معادلی برای فدایی خلق نخواهید یافت. خلق انبوهی از مردم‌اند دارای صفات و خصوصیات گوناگون و متناقض: ترکیبی از بد و خوب. باید با تکیه بر خوبی‌ها (و جذب همه

نشان داد که تنها راه درست کشورهای اسیر امپریالیسم توسل به دامان جبهه ملی است» (همان، ص ۱۴۵).
 (۱) دیدگاهها، ص ۱۱۰. نیز: «می‌گویند که نوعی صوفیگری به معنای منفی کلمه با روح ایرانی عجین است و باز می‌گویند که ایرانی اساساً اهل شعر است نه عمل. این نوع داوری‌ها به یکباره بی‌اساس است. نخست بدان سبب که هیچ صفتی را نمی‌توان برای همیشه به ملتی منسوب داشت یا از او سلب کرد.» (دیدگاهها، ص ۹) و «می‌گویند تمدن شرقی تمدنی است دینی و تمدن غرب تمدنی عقلی. باز می‌پرسم... میان خدای مسلمانان و خدای مردم چین و هند چه شباهتی وجود دارد؟ و اگر اروپاییان عقلی مادرزاد بودند چگونه شد که دین مسیح به خصوص در اروپا رشد و عمق یافت؟» (همان، ص ۱۱۲).

(۲) دیدگاهها، ص ۱۲۰.

(۳) دیدگاهها، ص ۱۱۵.

(۴) گامها و آرمانها، ص ۱۴۱.

(۵) همانجا.

(۶) نگاه، ص ۲۱۲.

آزادی و فرهنگ

دکتر مصطفی رحیمی

نشر مرکز

مصطفی رحیمی

دست بالای دست

(نمايشنامه)



انتشارات آستان
تهران - ۱۳۸۳

خوبی‌ها از همه جای جهان) با بخش بدی‌های خلق مبارزه کرد، نه این که قربان همه چیز شد.^(۱) گمان می‌کنم جملگی این حساسیت‌ها به درستی حکایت می‌کند از این که مصطفی رحیمی «روشنفکر» بوده است، صادق و صریح، میراث‌دار آرمان‌های روشنگری و دردمندی‌های متعهدان به اجتماع و نقادان قدرت‌های حاکم. اما این همه قصه نیست. طبعاً در آثار و اندیشه‌های رحیمی کاستی‌هایی هم هست که در ارزیابی کارنامه او باید آنها را پیش چشم داشت و نقد کرد. اولین مسأله نقدبرانگیز در آثار رحیمی را می‌توان افتادن به دام منطق طرف مقابل خواند و افراطی که گاه از آن نشأت می‌گیرد. رحیمی به شهادت آثارش سوسیال دموکرات بوده است و نقاد مارکسیسم، اما پیش پای هر نقادی تله امکان افتادن به دامن منطق حریف وجود دارد. اگر در آثار رحیمی می‌بینیم که از «کثافت تمدن غرب»^(۲) سخن می‌گوید یا اسطوره اندیشانه می‌نویسد: «امروز اگر اهورامزدايي نیست، اهریمنی هست. اهریمنی که همه کسانی که از نیکی بهره‌ای دارند باید با او بجنگند: امپریالیسم»^(۳) یا بی‌ذکر دلیل می‌گوید: «به تمدن سرمایه‌داری امیدی نیست. متعالی‌ترین نویدهای این تمدن تحمیقی بیش نیست.»^(۴) باید بپذیریم از عقل سلیمی که پشتوانه آثارش قرار داده دور افتاده و برای عقب نماندن از عرصه پیکار به منطق حریف گرفتار شده است. سخن بر سر محتوای اصلی حرف او نیست. سخن بر سر نحوه

۱) گامها و آرمانها، ص ۱۱۹.

۲) نگاه، ص ۲۱۱.

۳) نگاه، ص ۵۳.

۴) نگاه، ص ۱۵۵.

بیان و تحلیل است. همین مشکل است که سبب شده او هم در آثار ادبی‌اش و هم در آثار تحلیلی‌اش خشونت را ناگزیر بشمرد و مثلاً مواضع سارتر را بر کامو ترجیح دهد^(۵) یا به قصد اسطوره ساختن از یک مبارز جانب انصاف را فروبگذارد و بنویسد: «درباره تعصب ضدتازی بابک نیز باید گفت، هنگامی که چنان جنگ بی‌امانی درگرفت، دیگر نمی‌توان دشمن را به دو گروه خوب و بد تقسیم کرد. در میدان جنگ دشمن دشمن است. مهم نیست که در دل او چه می‌گذرد. این ضابطه خوبی نیست، اما هر عیبی در آن باشد صرفاً ناشی از ماهیت جنگ است نه از منش جنگاور»^(۶) خوشبختانه مصطفی رحیمی آن قدر زیست که خود بتواند درباره سارتر و کامو بازاندیشی کند و در آثارش از سویی به گاندی و از سوی دیگر به اندیشمندانی مثل برلین و پوپر استناد نماید و درباره فرهنگ و تمدن غرب رای خود را بازگوید و از نگاه خیر و شر بین آثار متقدمش فاصله بگیرد. ولی به هر حال کارهای روشنفکر اهل قلم همه کارهای اوست، گفته‌ها و نوشته‌هایش باقی می‌ماند و بر بعضی اثر می‌کند و برخی از آن گفته‌ها و نوشته‌ها ذهن و زبان نسلی را شکل می‌دهد.

مشکل دیگری که در کارهای مصطفی رحیمی به چشم می‌خورد این است که او گاه برای همراه کردن مخاطبانی چیزهایی می‌گوید که با منطق نوشته‌های خودش سازگار نیست و بدین ترتیب دچار عدم انسجام می‌شود. وقتی آراء او را درباره شرق و غرب به یاد داشته باشیم و بعد ببینیم که درباره نوزایی دین در روزگار جدید نوشته است: «پس از قرن‌ها دوباره طالع ما یار گردیده... این دیگر مساله ماهواره و کامپیوتر نیست تا پای ما لنگ باشد. آسیا آفریننده دین و معنویت و اخلاق است»^(۷) چه می‌توانیم بگوئیم جز این که یا نویسنده ما دچار احساسات شده و مبانی خود را فراموش کرده است و یا دارد حرفی به ذائقه قوم می‌زند تا مخاطبانی با او همراه شوند.

اما عمده‌ترین مشکل آراء و آثار رحیمی هیچ‌یک از اینها نیست. مساله اصلی این است که در آثار او پرسش‌های اندیشه‌سوز علمی و فلسفی ساده می‌شوند بیش از حد ساده تا راه حلی اخلاقی که به جای خود بسیار هم مهم است برایشان کفایت کند. این چنین است که نویسنده ما می‌تواند به راحتی بنویسد: «در برابر پشت کردن کمونیسم و کاپیتالیسم به اخلاق اینک دنیا... نیازمند سخن ماست»^(۸) در حالی که به قول خود او: «مشکل کار در این است که اقتصاد و اخلاق در یک دستگاه (سیستم) فکری نمی‌گنجنند: اولی از داشتن سخن می‌گوید و دومی از «بودن» و خوب بودن. شاید فردا نابعه‌ای پیدا شود و این هر دو را در نظامی واحد بگنجانند. تا آن روز در اندیشه داشتن اقتصادی شکوفا و اخلاقی کارآمد باشیم»^(۹) همه این مشکلات دامن

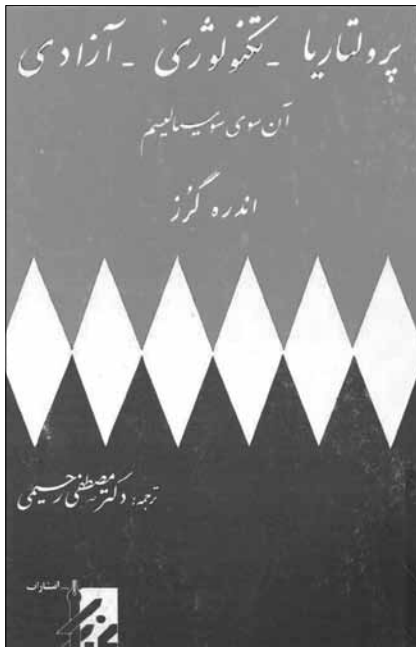
(۵) برای نمونه ن. ک. نگاه، ص ۵۸.

(۶) دیدگاهها، ص ۳۲.

(۷) گامها و آرمانها، ص ۳۷.

(۸) گامها و آرمانها، ص ۴۰.

(۹) عبور از فرهنگ بازار گانی، ص ۶۶. صرفاً به عنوان نمونه‌ای دیگر از چنین برخوردهای سطحی‌ای می‌توان اشاره کرد به نقد مصطفی رحیمی در مورد تحلیل زیگموند فروید از پدیده جنگ. ر. ک. مصطفی رحیمی، «انسان،



مهمترین محور اندیشه‌های رحیمی یعنی فرهنگ بازرگانی را گرفته است. بیایید نگاهی به این مفهوم بیندازیم.

سرمایه‌داری یا به تعبیری که خود مصطفی رحیمی بیشتر می‌پسندید فرهنگ بازرگانی آماج نقدهای همیشگی اوست. نقدهایی که گاه کاملاً وارد است و حتی مدافعان سرمایه‌داری هم با علم به آنها همچنان از سرمایه‌داری به عنوان بهترین گزینه موجود دفاع می‌کنند، گاه محل بحث است مثل آنچه سوسیالیست‌ها و کاپیتالیست‌ها بر سر آن اختلاف دارند و گاه به کلی دور از منطق بحث اقتصادی و حتی اجتماعی و سیاسی است و گرفتار نگرش اسطوره‌ای از سویی و ساده‌سازی بیش از حد و تقلیل همه چیز به اخلاق از سوی دیگر. به نظر رحیمی نخستین قانون بازار آزاد این است که پول پول می‌آورد و این خطاست^(۱). به نظر او برخورداری کسی که برای کسب سرمایه زحمتی نکشیده و و مثلاً ثروتی را به ارث برده است خطاست^(۲). به نظر او فرهنگ مصرف‌گرای حاکم بر جوامع سرمایه‌داری خطاست^(۳). به نظر او سرمایه‌داری یا فرهنگ بازرگانی ضد اخلاق، ضد فرهنگ و ضد آزادی است و در هر لباسی فزون‌جوست و توسعه طلب^(۴) و باید به آن مهار زد. این مهار البته چیزی نیست جز اخلاق: «نباید نفع شخصی بر همه

خشونت و روانکاو فروید»، نگاه نو، ۱۵، مرداد-شهریور ۱۳۷۲، ص ۲۴۲-۲۴۵.

(۱) آزادی و فرهنگ، ص ۱۵۷.

(۲) همان، ص ۱۵۸.

(۳) دیدگاهها، ص ۱۵۸.

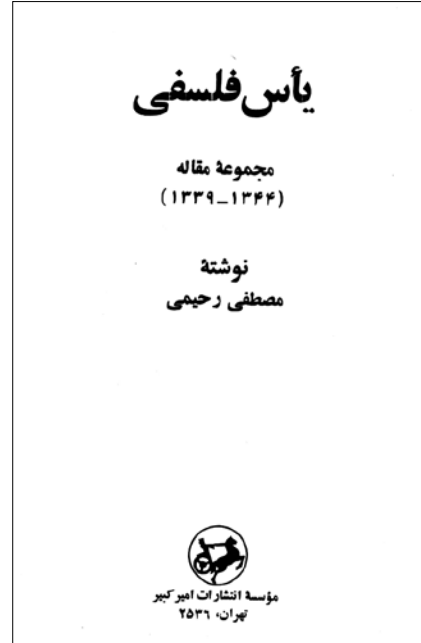
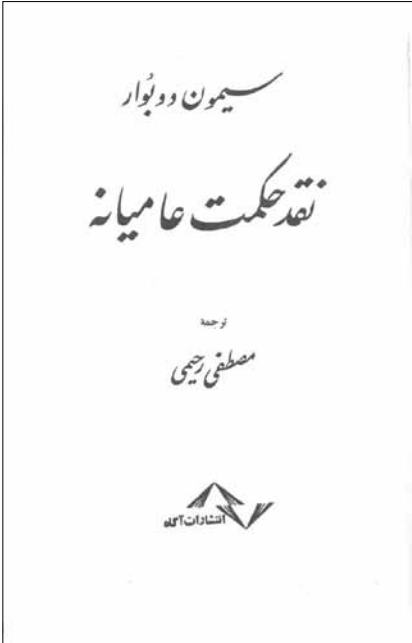
(۴) آزادی و فرهنگ، ص ۱۵۹-۱۶۴.

چیز سایه اندازد و آزادی و دین و مروت را تحت الشعاع قرار دهد... نفع شخصی اگر بر همه چیز مسلط شود نتیجه‌اش کاپیتالیسم است و استعمار و خون و آتش. ولی اگر در حصار آزادی و اخلاق محصور شود خالق نعمت است و روزی بخش. حب مال نیز چون حب جاه (خواست قدرت) باید محدود شود. نه قدرت را می‌توان و باید محدود کرد و نه مال دوستی را. سخن بر سر مهار هر دوست»^(۱)

من در این نوشته به دعوی لیبرالیسم و سوسیالیسم نمی‌پردازم. آنچه باید به آن پردازم تاکید بر این نکته است که فرق است بین توصیه اخلاقی با بحث فنی و تخصصی. در اخلاقی بودن این توصیه‌ها به مثابه توصیه‌هایی شخصی و در حوزه اخلاق فردی تردیدی نیست. ولی در این که با این توصیه‌ها بشود مشکل توزیع ثروت یا قدرت را حل کرد جای تردید فراوان هست. به خلاف آنچه از قول مرحوم رحیمی ذکر شد سخن صرفاً بر سر مهار قدرت و ثروت نیست. همه بحث بر سر «نحوه» مهار آنهاست، بر سر ساز و کار مهار ثروت و قدرت به نحوی که به نقض غرض منجر نشود و آزادی و عدالت را تحت الشعاع قرار ندهد و به رکود و خمودگی جامعه و افراد نینجامد. باز به قول خود آن مرحوم: «ایدئولوژی می‌کوشد تا همه خواسته‌های بشر را در یک دستگاه فکری بریزد. ولی همیشه چند امر مهم خارج از این دستگاه می‌ماند. لیبرالیسم مروج آزادی است ولی برای اجرای عدالت چیزی گفتنی ندارد. سوسیالیسم از عدالت می‌گوید اما نسبت به آزادی بی‌اعتناست. و همه اینها در باب فضایل اخلاقی خاموشند. شاید فردا نابعه‌ای ظهور کند و همه اینها را در یک نظام فکری بگنجاند و شاید این امر هیچ‌گاه تحقق نیپذیرد. حال به جای انتظار بیهوده باید خواسته‌های بنیادی بشر را (رفع نیازهای مادی، آزادی، عدالت و اخلاق را) هر یک از قلمرویی گرفت و در تحقیقشان کوشید. این کار دشوار است اما ناممکن نیست. در این جا غبار راه طلب کیمیای بهروزی است.»^(۲) صرف نظر از جنبه‌های اغراق آمیز یا شعاری این عبارات دست کم در آنها اصل مساله کم و بیش درست تقریر شده است، این که در عمل و اجرا تزاممی هست میان برخی آرمان‌ها با برخی دیگر. متفکران فراوانی از جناح‌های مختلف فکری با دقت علمی و فلسفی و شرافت اخلاقی به این مساله پرداخته‌اند و باز هم خواهند پرداخت. مهم این است که مساله را آنقدر کوچک نکنیم که تلاش آنها بی‌معنی شود یا راهکارهایشان غیراخلاقی به نظر بیاید. مهم این است که از وضعی که نمی‌پسندیم دشمنی اهریمن‌خو نتراشیم که که کارکردی شخص‌وار و اسطوره‌ای پیدا کند و مبارزه با آن بر عهده اسطوره‌های خیر قرار بگیرد. شخصیت بخشی‌ای که در آثار مرحوم دکتر رحیمی در مورد فرهنگ بازرگانی اتفاق افتاده است. به عنوان نمونه در این عبارات تأمل کنید: «فرهنگ بازرگانی اخلاق متناسب با شهرهای بزرگ به وجود نیآورده و بی‌آنکه به نیازهای تازه مردمان توجه کند بی‌نقشه و هدف انسانی، فقط به ضرورت‌های زاده صنعت، شهرها را توسعه

(۱) همان، ص ۱۶۳.

(۲) عبور از فرهنگ بازرگانی، ص ۲۲۴.



بخشیده است.^(۱) در برابر این عبارات خواننده می ماند و این پرسش که مگر فرهنگ بازرگانی غیر از فرهنگ مردمان است؟

با صرف نظر از این دست پرسش‌ها، شاید بد نباشد به این مساله هم بپردازیم که نسبت اندیشه سوسیال دموکرات رحیمی با نظام‌های سوسیال دموکرات موجود، چگونه بوده است، مثلاً نظام کشورهای اسکاندیناوی و از جمله سوئد؟ این نسبت نیز ماجرای جالبی دارد.

در آثار متقدم رحیمی از سراب دموکراسی کشورهای سرمایه‌داری و غربی صحبت شده است. این نوع تعابیر رفته رفته جایشان را به دموکراسی نیم‌بند و مانند آن داده است و کم کم رسیده است به این که در آنجاها حدی از دموکراسی و آزادی هست که در جاهای دیگر همان حد هم نیست. به هر حال طبیعی است که رحیمی با کشورهای سرمایه‌داری و لیبرال دموکرات بر سر آشتی نبوده باشد. اما درباره کشورهای سوسیال دموکرات او با وضع پیچیده‌ای مواجه بوده است. در آثار متقدمش می‌بینیم که می‌گوید: «کشورهای اسکاندیناوی مدعی داشتن حکومت سوسیالیستی‌اند»^(۲) بعدها ظاهراً می‌پذیرد که در آنجاها و مثلاً سوئد سوسیال دموکراسی واقعاً موجود است و صرفاً آن را کافی نمی‌داند: «گیرم که در کشوری مانند سوئد بیشتر... [ارث] را... بگیرند. سخن بر سر مانده است که زندگی نصف شهری را در این

(۱) دیدگاهها، ص ۱۲۵.

(۲) نگاه، ص ۱۲۵.

سوی کره خاکی می خرد»^(۱) و «کشورهای اسکانندیناوی از نظر سنت سوسیالیستی بسیار عقب تر از فرانسه‌اند ولی اصول سوسیالیسم در کشورهای اسکانندیناوی بسی بیشتر از فرانسه جاافتاده و عملی گردیده است.»^(۲) آنچه در مواجهه با این کشورها باقی می ماند دیگر نه بحث عدالت اجتماعی و توزیع ثروت که صرفاً آرمان‌خواهی اخلاقی است: «دلیل مهم وجود خودکشی زیاد در سوئد آن است که مردم می‌پندارند با گسترش آزادی و عدالت دیگر کاری برای بشر نمانده است. شهروند سوئدی می‌بیند که هم از قید حکومت آزاد است و هم در عدالت نسبی می‌زید و چون ایدئولوژیهای غرب تا کنون حد تعالی بشر را همین دو دانسته‌اند انسان آن دیار با نوعی بن‌بست مواجه می‌شود... در حالی که هنوز راه رفتنی زیاد است: اگر در بخشی از اروپا آزادی و عدالت هست باری در بیشتر نقاط دنیا از این دو نشانی نیست...»^(۳) بر این عبارات البته نقدهای فراوان می‌توان داشت: از علت خودکشی در سوئد تا محتوای ایدئولوژی‌های غربی تا این سوال اصلی که بالاخره داشتن رفاه و عدالت اجتماعی خوب است یا نه، ولی اینها مهم نیست. مهم این است که ظاهراً دیگر روشنفکر ما در سوسیال‌دموکراسی کشورهایی مانند سوئد تردیدی ندارد و بدین ترتیب بقیه بحث جنبه اخلاقی دارد و نه اقتصادی. این گذر از اقتصاد به اخلاق و بالعکس را در بحثی دیگر نیز که آن هم به سوئد ربط پیدا می‌کند می‌توان دید: «سرمایه‌داری مانند زروان مولد و دربردارنده دو چیز متضاد است: رونق و نابرابری. پس باید با نابرابری جنگید نه با سرمایه‌داری به طور اعم. سرمایه‌داری ضمناً مشوق ابتکار است و ابتکار زاینده رونق. اگر همه دارایی سرمایه‌دار را بگیریم ابتکار و رونق را حذف کرده‌ایم... در سوئد تا هشتاد درصد درآمد را به عنوان مالیات می‌گیرند و بیست درصد را برای خشک نشدن نیروی ابتکار و رونق در دست سرمایه‌دار باقی می‌گذارند... از نظر اجتماعی و انسانی وضع سوئد آرمانی نیست... اینها بی‌آنکه در خطر باشند اسلحه می‌سازند... جهان نیازمند یک انقلاب اخلاقی است.»^(۴) بدین ترتیب از نقد فرهنگ بازرگانی و سرمایه‌داری هیچ نمی‌ماند جز ترویج سوسیال‌دموکراسی واقعا موجود کشورهای اسکانندیناوی به علاوه توصیه‌هایی اخلاقی که به جای خود ممدوح‌اند و البته احتمالا در این صورت‌های بیانی و خطابی به کلی بی‌تاثیر.

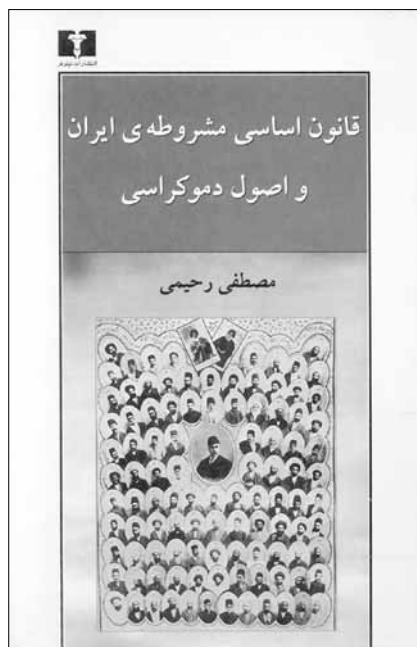
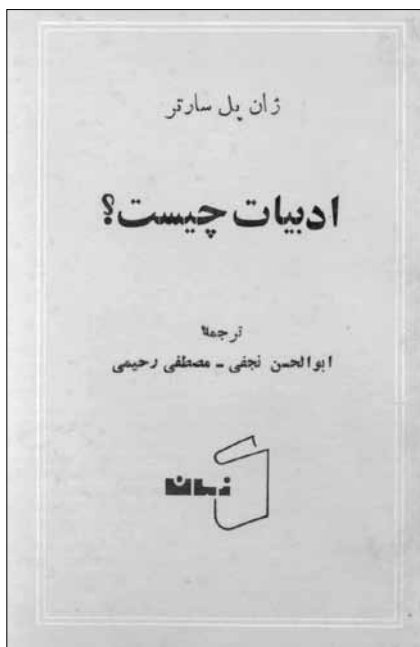
به همان ترتیب که به مرور زمان درک رحیمی از پیچیدگی‌های اقتصاد بیشتر شده و این درک در آثارش انعکاس یافته است، دریافت او از دموکراسی و پیچیدگی‌های آن نیز پخته تر و عمیق تر شده است و تاکید بر مبارزه برای تحقق آرمانشهر رفته رفته جایش را به تکیه بر پاس داشتن حقوق بشر داده است: «دموکراسی تنها یک شیوه حکومت نیست. نوعی آداب زیستن است و بهترین آن. باید در خانواده، نزد دوستان، در محیط کار دموکرات بود تا بعد آن را به قلمرو سیاست کشاند.» و «باید حقوق اکثریت را حفظ کنیم و این کار جز با توجه به حقوق

(۱) آزادی و فرهنگ، ص ۱۵۸.

(۲) عبور از فرهنگ بازرگانی، ص ۱۵۰-۱۵۱.

(۳) همان، ص ۵۵-۵۶.

(۴) مارکس و سایه هایش، ص ۴۸۲-۴۸۳.



افراد (حقوق بشر در معنای اندیویدوالیستی و سوسیالیستی آن هر دو، یعنی حفظ حقوق سیاسی و حقوق اقتصادی افراد با هم) میسر نیست... باید در برابر خودخواهی فرادستان اولاً و روحیه قبیله گرایی ثانیاً، در حفظ حقوق ملی بکوشیم و این امر همان حفظ حقوق فردی است.»^(۵)

مصطفی رحیمی از ساده‌سازی‌های ایدئولوژی شروع کرد و به دشواری‌های فلسفه و علم رسید. از آرمان‌شهرگرایی باب روز آغاز نمود و به آرمانخواهی اخلاقی رسید. اینها هر یک دنیایی از تغییرات با خود داشت. ابتدای این نوشته گفتم رحیمی نمونه‌ای نوعی از روشنفکری ماست که گویی تقدیرش تقدیر روشنفکری ما بود. او کامیاب بود و نبود. تغییراتی را که می‌خواست دید. اما تغییراتی را که دید نمی‌خواست. روزگاری با زبان و بیانی سخن گفته بود و روزگاری آن زبان و بیان را مناسب نمی‌یافت. روزگاری فکر می‌کرد با تغییر حاکمیت همه مسائل حل می‌شود و روزگاری دید که جز اصلاحات طریق مناسبی نمی‌یابد. روزگاری همه چیز را متعهد به ایدئولوژی می‌خواست از جمله ادبیات و هنر را و روزگاری دریافت که این تعیین تکلیف کردن‌ها راهی به دهی نمی‌برد و سرچشمه خلاقیت را می‌خشکاند. سال‌ها فعالیت روزآمد مجال نداد تکلیفش را با مهمترین ماجرای فکری زندگی‌اش روشن کند و وقتی این مجال را یافت یا پدید آورد دیگر دیر شده بود، نه فقط برای خودش که برای جامعه‌ای که حالا به منابع درجه اول و تحقیقی دسترسی داشت و نیازی به کتابی روشنفکرانه در رد موضوعی که باب روز نبود نداشت. بهترین کارهای رحیمی کارهایی بود که در حوزه تخصص‌اش کرده بود اما خود قدر

آن کارها را آنقدر که باید نمی‌دانست و معرفی کارهای باب روز اندیشمندان غرب را ترجیح می‌داد. دانش را پاس می‌داشت اما دچار داوری‌هایی بود که نمی‌توانست تاثیر آن‌گونه داوری‌ها را بر نسل‌های بعدی و نیز نتایج مترتب بر آنها را بپذیرد.^(۱) خلاصه این که کامیابی‌هایش بیشتر از ناکامی‌هایش نبود و سخنان درستش نه چندان بیشتر از اشتباهاتش.

خود رحیمی در داوری درباره کارنامه‌اش واقع‌بینانه و صادقانه سخن گفته است: «من پیش از هر چیز می‌خواستم شاعر بشوم ولی متوجه نبودم که این مهم نیاز به کار بسیار دارد، تازه بدان شرط که در انسان قریحه شاعری باشد. شاید در من اندکی (بسیار اندک) قریحه شاعری باشد ولی اصلاً در پروردنش نکوشیدم یعنی «کار» نکردم... در ۱۳۲۸ منظومه‌ای به نام بهشت گمشده در تهران چاپ کردم به تمام معنی بی‌ارزش... در سال ۱۳۳۷ مجموعه شعر دیگری چاپ کردم به نام شب... چند قطعه آخر این مجموعه شاید نمره‌ای در حدود ۱۰ و ۱۲ داشته باشد. سومین مرحله شاعری من در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ بود که با مجله سخن همکاری می‌کردم. این بار شعرهایم را دکتر خانلری و دکتر شفیع کدکنی پسندیدند که چندین قطعه‌اش در آن مجله چاپ شد... (در مورد قصه‌ها و نمایشنامه‌ها) اتهام در واقع وزنی ندارد و چون همزمان با انقلاب منتشر شد در انبوه کتاب‌ها و رویدادها گم شد... باید زندگی کرد مورد توجه خوانندگان بسیاری قرار گرفت... قصه‌های آن دنیا... مورد توجه قرار نگرفت. اما نمایشنامه‌هایم به خصوص آن‌ها و تیاله مورد توجه محافل دانشجویی واقع شد و در تهران و اهواز به روی صحنه آمد. قرار بود آن‌ها را آقای علی نصیریان هم به روی صحنه بیاورد که به توافق نرسیدیم. دست بالای دست ضعیف‌تر از همه است و نظر کسی را هم جلب نکرد. هملت که بعدها و در ۱۳۷۱ منتشر شد تعبیر دیگری است از شاهکار شکسپیر. چون آقای قطب‌الدین صادقی در همان سال هملت شکسپیر را به روی صحنه آورد برخی از پیشنهاد‌های مرا پذیرفت ولی کتاب در گمنامی ماند. و حاصل همه این سخن‌ها آن‌که پراکنده‌کاری انسان را از کار اصلی باز می‌دارد و اگر در مورد نوابغ کارساز باشد در مورد من و امثال من موجب اتلاف وقت است»^(۲) «ذهن من پس از گرفتن لیسانس (۱۳۲۷) بیشتر متوجه دو چیز بود: آزادی و عدالت اجتماعی (آن روزها می‌گفتیم دموکراسی و سوسیالیسم). البته از همان زمان سوسیالیسم شوروی را قبول نداشتم ولی نمی‌دانستم سوسیالیسم واقعی چیست!... سالها طول کشید تا به نتیجه قابل قبولی رسیدم (البته از

(۱) به عنوان نمونه بگذراید این عبارات را نقل کنم که به معنایی بحث روز هم هست و اگر مرحوم رحیمی زنده بود حتماً خود را ناگزیر می‌دید در این شرایط منظور خود را دوباره بازگوید و نظرش را تعدیل کند: «از گنجینه فکری بشر که در قرن هیجدهم و نوزدهم در اروپا گرد آمد، اروپا علوم طبیعی را بی‌شک پیش برد. فیزیک و شیمی رشد و تکامل فراوان یافت. اما در علوم انسانی کار به این سادگی نیست. غرب این علوم را نیز توسعه داد اما آنها را با مقاصد طبقاتی و استعماری خود آمیخت. در جامعه‌شناسی، روانشناسی، باستان‌شناسی، مردم‌شناسی و حتی تاریخ باید با توجه به این نکته تجدید نظر شود و سره از ناسره جدا گردد. جامعه‌شناسی رمون آرون با جامعه‌شناسی فانون متفاوت است.» (دیدگاهها، ص ۱۲۱). طنز تاریخ اینجاست که آنچه روشنفکرانمان زمانی می‌گفتند همان چیزی است که الان روشنفکران خود را موظف به نقد آن می‌بینند، چرا که ظاهراً خاطرات یک نسل از روشنفکران می‌تواند لطیفه‌های نسل بعد را رقم بزند!

(۲) مترجم، ش ۳۲، ص ۳۹.

نظر خودم). آن هم پس از اشتباه‌های گوناگون... زمان نه برای نوشتن مطلبی درباره سوسیالیسم مناسب بود، نه برای دموکراسی. چنین بود که متوجه سارتر و برشت شدم برای ترجمه. می‌دانید که اساس فلسفه سارتر آزادی است ولی بعدها فهمیدم که آزادی فلسفی او با آزادی سیاسی مورد نظر من منطبق نیست.^(۱) «گفتم که موضوع مورد علاقه من از ابتدا آزادی و عدالت اجتماعی بود. مساله آزادی را در دو کتاب قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی و سپس در اصول حکومت جمهوری مطرح کردم. بعداً در همین باره مساله قدرت (قدرت سیاسی) برایم مطرح شد که آن را در تراژدی قدرت... آوردم. مانند مسأله عدالت اجتماعی (سوسیالیسم) که همان طور که گفتم سالها طول کشید تا توانستم آن را از زنگار استالیانیسم و لنینیسم پاک کنم و حاصل کار در کتاب مارکس و سایه‌هایش آمده است.»^(۲)

چرا چنین بود؟ پاسخ به این سوال نیازمند مقالات مستقل و همفکری‌های فراوان است. آنچه در حد این مقاله به ذهن من می‌رسد و در این مجال می‌شود گفت این است که روشنفکری ما می‌خواسته است از فراز تاریخ یا به قول هگل از فراز رودس بپرد. آرمانی دوست‌داشتنی اما دست‌نیافتنی. روشنفکری ما سودای همزمان شدن با دنیا را داشته است و حل مشکلات بشریت را. در حالی که به وضع خاص جامعه و تاریخ خود بی‌توجه بوده است. حل مشکلات خود را در گرو حل همه مشکلات دنیا می‌دیده است و شاید حتی بتوان گفت گاهی از مشکلات و مسأله‌های دنیا تقلید می‌کرده است. پس — بی‌تفات به واقعیات جهان سومی خود — نه لیبرالیسم موجود در دیگر کشورها راضی‌اش می‌کرده است و نه سوسیالیسم آنها. در آرزوی «آنچه یافت می‌نشود» بوده است که رسیدن به آن نرسیدن است. این شاید برای آنهایی که مایلند در یأس روشنفکرانه دست و پا بزنند مطلوب بوده باشد اما برای انسان امیدواری مثل رحیمی نه. سیر آثار او امیدوارانه است، بازبینی و تصحیح، همیشه توأم با صداقت و شرافت. اما شاید دیگر وقت آن باشد که تقدیر روشنفکری ما عوض شود: با پیش چشم داشتن دانسته‌های همه دنیا به اینجا و اکنون فکر کند، به توسعه در همه زمینه‌ها. به علم بپردازد و به فلسفه، به تخصص، به لذت‌بردن از ادبیات و هنر عمیق، بی‌عذاب وجدان التزام زده. به کشف کنجکاوانه و «کودکانه» دنیا علاقه نشان بدهد بی‌هراس از «والد» همه‌چیزدان، و به حل «بالغانه» مشکلات پیرامون ببیند. باز بی‌دغدغه نهیب «والد» همه چیز خواهی که بر ذهن او حاکم است و او را بی‌سر و صدا اما در استمراری فرساینده با روشنفکران جوامع پیشرفته‌تر مقایسه می‌کند.^(۳)

(۱) همان، ص ۳۶.

(۲) همان، ص ۳۸.

(۳) قاعدتاً نیازی به توضیح نیست که در اینجا کودک و والد و بالغ را کم و بیش به معانی به کار رفته در آثار اریک برن و تامس هریس و همفکران آنها به کار برده‌ام.